

نهضت شعوبیه

و

نتایج سیاسی و اجتماعی آن



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات
پرمان جامع علوم انسانی

نوشته

حسینعلی ممتحن

(دکتر در تاریخ)



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نہضت شعوبیہ ونتایج سیاسی و اجتماعی آن

صفاریان و شعوبیہ

=۳=

یعقوب لیث مؤسس سلسلہ صفاریان با برادران خویش عمرو علی و طاہر در سیستان میان عیاران آنجا زندگی می‌کرد. پدرش لیث ظاہرا در دورہ غلبہ خوارج و ضعف حکام سیستان شغل رویگری را رها کرده شیوہ عیاری پیش گرفته بود. عیاران طبقہ ای سلحشور و ہنگامہ جو بودند کہ تشکیلات خاصی نظیر اتحادیہ ہا و احزاب سیاسی داشتند و با تشکیلات اصناف درارتباط بودند. عیاران اساس کار خود را بر آداب و رسوم جوانمردی نہادہ بودند و غالباً از طریق راہزنی زندگی می‌کردند و با وجود اشتغال بہ دزدی و فتنہ جوئی، در حمایت از مظلومان و جلوگیری از ستمکاران جدی وافر و کوششی بسیار داشتند. یعقوب کہ طبعی بلند و سخاوتی کم نظیر داشت و ہر چہ بدست می‌آورد بادوستان و یاران خویش می‌خورد، بہ زودی در میان عیاران سیستان نفوذ فراوانی پیدا کرد، بطوریکہ آنہا اورا بہ ریاست خود برگزیدند و مقام سرعیاری یا سرہنگی بدو دادند و

نسبت بدو شرایط فرمانبرداری و جانسپاری بجای آوردند^۱. در تاریخ ایران تألیف پطروشفسکی و سه تن دیگر درباره شخصیت یعقوب چنین آمده است: «مردی بود سختگیر، عبوس، بی‌حرف، بااراده و جنگجویی بود دلیر و ساده، روی زمین خشک می‌خوابید و سپر را در پرچم پیچیده بزیر سر میگذاشت. غذایش نان خشک و پیاز بود که همیشه در ساق موزه جامی داد. ندرتاً امر می‌کرد که غذای گرم برایش بپزند و هیچگونه تفریحی نداشت. بیاری این خصایص و استعداد عجیبی که برای فرماندهی و جنگاوری داشت در میان سپاهیان مزدور خویش صاحب قدرت و نفوذ کلمه گشت و انتظامات آهنین را در میان لشکریان برقرار و حفظ کرد.»^۲

یعقوب بایاران خود نخست به خدمت صالح بن نصر امیر بست درآمد، صاحب تاریخ سیستان می‌نویسد: «... و کار صالح بن نصر به بست بزرگ شد به سلاح و سپاه و خزینه و مردان و همه قوت سپاه او از یعقوب بن لیث و عیاران سیستان بود و این اندر ابتداء کار یعقوب بود.»^۳

یعقوب پس از صالح به خدمت درهم بن نصر برادر او درآمد و چون درهم لیاقت اداره امور سیستان را نداشت و از طرفی می‌خواست یعقوب را از میان بردارد او پیشدستی کرد و درهم را بگرفت و بر جایش نشست. یعقوب در سیستان قدرت زیادی پیدا کرد هرات را از دست محمد بن اوس عامل طاهریان بیرون آورد و ضمیمه متصرفات خود کرد و سپس بر کرمان و فارس استیلا یافت. به سال ۲۵۹ هجری نیشابور مقر طاهریان را بگرفت و به حکومت آن خاندان در خراسان پایان داد. گویند محمد بن طاهر امیر خراسان شنید که یعقوب نزدیک دروازه نیشابور رسیده است بسوی پیغام داد که: «اگر بفرمان امیر المؤمنین آمدی عهد و پیمان عرضه کن تا ولایت بتوسپارم و اگر

۱- تاریخ ایران - زرین کوب ص ۶۲۱

۲- تاریخ ایران در دوران باستان تا پایان سده هجدهم ج ۱ ص ۲۲۶

۳- تاریخ سیستان ص ۱۹۳

نه بازگردد.» وقتی فرستاده محمد پیغام او را به یعقوب رسانید، یعقوب شمشیر از زیر مصلی بیرون آورد و گفت: عهد ولوای من اینست. ^۵ و می خواست بدو بفهماند که امارت او برسیستان امارت استیلاء است نه استکفاء و از اینرو نیازی به فرمان ولوای خلیفه عباسی ندارد. ^۶ بهر حال یعقوب به نیشابور وارد شد و «مال طاهریان برداشت و بسوی سیستان بازگشت و محمد بن طاهر را باهفتاد مرد بند آورد و محمد اندران اعتقال بماند تا یعقوب را موفق به دیرالعاقول هزیمت کرد و محمد بن طاهر خلاص یافت.» ^۷

یعقوب به فارس لشکر کشید و محمد بن واصل حکمران آنجا را شکست داده بر خزائن و اموال او دست یافت سپس به اهواز آمد، تا به بغداد لشکر کشد و اساس حکومت عباسیان را درهم پیچد. معتمد خلیفه عباسی خواست که با واگذاری امارت خراسان و طبرستان و گرگان وری و فارس او را از این تصمیم باز دارد، یعقوب از خیال خود منصرف نگردید و عازم بغداد شد. معتمد برادر خود طلحه ملقب به (موفق) را که مردی کار آمد و باشهامت بود برای مقابله یعقوب فرستاد. موفق از مدت ها پیش با یعقوب مکاتبه داشت و او را باغدرو نیرنگ برای حمله به بغداد تشویق می کرد، یعقوب که می پنداشت موفق با او هم عهد دست بگمان اینکه در بغداد لشکر مجهزی نیست که از معتمد دفاع کند، خاصه اینکه موفق برادر و سپهسالار خلیفه هم با او همدست و هم پیمان شده است در کار تجهیز سپاه احتیاط های لازم را بجای نیاورد. او بادلاوری و بیباکی تمام به سپاه موفق حمله برد و آنرا منہزم ساخت. موفق در آخر برای تحریک حس مذهبی لشکریان و ایجاد نفاق میان سپاهیان یعقوب سر خود را برهنه کرد

۴- تاریخ گردیزی ص ۷ چاپ ۱۳۳۷

۵- همان مأخذ ص ۷

۶- تاریخ ایران ، زرین کوب ص ۶۳۰

۷- تاریخ گردیزی ص ۸

و فریاد برآورد (من غلام هاشمی هستم) بسیاری از سپاهیان یعقوب، فریب این نیرنگ را خورده بعنوان اینکه جنگ با خلیفه جایز نیست به لشکر دشمن پیوستند. سرانجام یعقوب در محلی بنام (دیر العاقول) شکست خورد و به گندی شاپور عقب نشست. او در صدد حمله مجدد به بغداد بود که مرگش فرا رسید و به سال ۲۶۵ هـ. به مرض قولنج بمرد.^۸ برادرش عمرو لیث که پیش از جنگ دیر- العاقول ظاهراً به خشم و نگرانی از او جدا شده و به خراسان رفته بود نزد او بازگشت و در این بیماری شخصاً وی را خدمت و پرستاری کرد.^۹ علت شکست یعقوب، گذشته از نیرنگ و خدعه موفق، فرار عده‌ای از سپاهیان او و پیوستن به نیروی بیگانه بود مخصوصاً که موفق آب نهری را که از دجله منشعب می‌شد و سبت نام داشت در میان دسته‌ای از سپاهیان یعقوب روان و بار و بینه آنان را طعمه آتش ساخت و کار بجائی کشید که شتران و سایر چهارپایان رمیده نظم اردو را بهمزدند.^{۱۰} یعقوب مردی ثابت قدم و پر حوصله و دلیر بود، در کارهای خویش با هیچکس مشورت نمی‌کرد و راز خود را با احدی در میان نمی‌گذاشت. در کارهایی که پیش می‌آمد خلوت میکرد و تنها به اندیشیدن می‌پرداخت.^{۱۱} وقتی او را ملامت می‌کردند که در این جنگ خطاها کردی و در تعبیه لشکر و طرز و راه حرکت و در انتخاب زمان و مکان جنگ اشتباه نمودی، جواب می‌داد که من گمان نمی‌کردم جنگی روی دهد. اگر می‌خواستم جنگ کنم شك نبود که فاتح می‌شدم لیکن به جنگ نیامده بودم و گمان می‌کردم کار به پیام

۸- روایت دیگری هم وجود دارد که یعقوب در حال بیماری با سپاهیان که جمع آورده بود آهنگ بغداد کرد و چون سه منزل برفت قولنجش بگرفت و حالش به جایی رسید که دانست که از آن درد نرهد، برادر خویش عمرو لیث را ولیعهد کرد و گنج نامه‌ها بوی داد و بمرد. تاریخ نهضت‌های ملی ایران تألیف عبدالرفیع حقیقت ص ۶۰۲ نقل از سیاست نامه ص ۱۹

۹- تاریخ سیستان ص ۲۳۰-۲۳۲

۱۰- مروج الذهب مسعودی ج ۲ ص ۴۴۳ و تاریخ اسلام - فیاض ص ۲۴۳

۱۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۴۴۴

و نامه تمام می‌شود. ۱۲ معروفست هنگامی که او در بستر بیماری افتاده بود رسول خلیفه را که برای استمالت آمده بود، طلبید و به او گفت: «به خلیفه بگو اگر زنده ماندم میان من و تو شمشیر حاکم است، اگر غالب شدم آنچه مرا پسند آید همانرا بکار خواهم بست و اگر توفاتح شدی نان خشکیده و پیازغذای من میباشد.» ۱۳ یعقوب چون در سیستان مرکز داستانهای باستانی و نقطه‌ای دور از اقتدار عرب تولد یافته بود، به خلیفه و قوم عرب اعتمادی نداشت و همواره می‌گفت: «دولت عباسیان برغدر و مکر بنا کرده‌اند نبینی که به ابوسلمه و بومسلم و آل برمک و سهل چه کردند؟ کسی مباد که برایشان اعتماد کند.» ۱۴ یعقوب به درجه‌ای اعتماد بنفس داشت که وقتی که رئیس زنگیان (صاحب الزنج) به او پیشنهاد همراهی و معاضدت نمود، باکمال تحقیر آنرا رد کرده و این‌آیه را خواند «انی لا اعبد ما- تعبدون و لا ائتمتعبدون ما اعبد» ۱۵ تولد که Noeldeke آلمانی پنداشته است که علاقه به خلافت عباسیان و تعصب دینی و مذهبی، یعقوب را از همکاری با صاحب الزنج باز داشته است، ۱۶ ولی با خصوصیات که از یعقوب کردیم این تصور درست نیست. یعقوب عربی نمی‌دانست یا ظاهراً خود را از این زبان بیزار نشان می‌داد. بنا به روایت صاحب تاریخ سیستان، شاعری درباره فتوحات او قصیده‌ای بتازی خواند که مطلعش اینست:

قداکرم الله اهل العصر والبلد بملك یعقوب ذی الافضال والعدد
 یعقوب گفت: «چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟» ۱۷

۱۲- تاریخ ایران - زرین کوب نقل از وفيات ابن خلکان ج ۵ ص ۴۵۷-۴۵۸

۱۳- تاریخ ایران، سایکس ج ۲ ص ۲۱ ترجمه فارسی

۱۴- الفخری ابن طقفی ص ۲۱۳

۱۵- تاریخ ایران سایکس ج ۲ ص ۲۶

۱۶- تاریخ ایران - زرین کوب ص ۶۳۵

۱۷- تاریخ سیستان ص ۲۰۹

بدینجهت نویسندگان و گویندگان، بزبان ملی توجه کردند و دبیر او محمد بن وصیف سیستانی به پارسی شعرگفت، نیز مؤلف تاریخ سیستان، عمار و محمد بن مخلد سکزی رانام می برد که در دربار یعقوب به پارسی شعر سروده اند. دولتشاه سمرقندی در تذکره خود درباره جنبش ادبی عصر صفاریان و توجه یعقوب بدین امر شرحی می نویسد که خواه صحت داشته باشد یا نه، نمونه ای از علاقه سرشار مؤسس سلسله صفاریان به ترویج زبان و ادب پارسی است. او می نویسد:

«یعقوب بن لیث پسری داشت کوچک و او را بغایت دوست می داشت. روز عید آن کودک با کودکان دیگر جوز می باخت امیر به سرکوی رسید و به تماشای فرزند ساعتی به ایستاد، فرزندش جوز بینداخت و هفت جوز به کوفتاد و یکی بیرون جست امیرزاده نا امید شد پس از لمحهای آن جوز نیز بر سبیل رجع القهقمری بجانب کوه غلطان شد. امیرزاده مسرور گشت و از غایت ابتهاج به زبانش گذشت: (غلطان غلطان همی رود تالب کو) امیر یعقوب را این کلام به مذاق خوش آمد، ندما و وزرا را حاضر گردانید و گفت این شعر خوب هست و این از (چه) جنس شعر است. ابودلف عجلی و ابن - الکعب به اتفاق به تحقیق مشغول شدند، این مصراع را نوعی از هزج یافتند، مصراع دیگر به تقطیع موافق آن بر این مصراع افزودند و یک بیت دیگر بر آن ضم کردند و دو بیتی نام کردند و بعدها دو بیتی را رباعی نامیدند.»^{۱۸} نیز راجع به اهتمام یعقوب در ترویج زبان پارسی در مجله دانشکده چنین آمده است: «از جمله کارهایی که غالب مورخان به یعقوب نسبت داده اند، ترجمه تاریخ ملوک عجم است به فارسی، بعضی از مورخان گویند که تاریخ ملوک عجم که دانشور دهقان در عهد انوشیروان جمع کرده بود در غارت کتابخانه یزدگرد شهریار پادشاه آخر ساسانی نصیب لشکر اسلام شد و در موقع تقسیم

۱۸- تذکره دولتشاه چاپ برون ۳۰-۳۱

غنائم به اهل حبشه رسید، اهل حبشه آنرا به مملکت خود برده ترجمه و منتشر کردند تا از حبشه به هندوستان انتقال یافت و یعقوب آن نسخه را به ابومنصور عبدالرزاق بن عبدالله فرخ^{۱۹} که معتمد الملك بود داد تا به فارسی ترجمه کنند و مردم از روی آن ترجمه استنساخها کرده آنرا در خراسان شایع کردند تا به سامانیان رسید.^{۲۰}

سامانیان و شعوبیه

دولت سامانی سومین دولت مقتدر ایرانی دوره اسلامی است که در مدت کوتاهی علاوه بر ماوراءالنهر، سیستان و خراسان را تا حدود ری مطیع خود ساخت. جد این سلسله موسوم به سامان خداه در عهد امویان در بلخ حکومت داشت و بر اثر انقلابی که در سال ۱۱۶ هـ. در آنجا روی داد به اسد بن عبدالله القسری حاکم بنی امیه در خراسان پناه برد، اسد او را در تحت حمایت خود گرفت و به امارت بلخ باز گردانید و از این روی سامان خداه به اسد بن عبدالله محبتی وافر و ارادتی تمام پیدا کرد و بعد از مرگ اسد بیاد او، یکی از فرزندان خود را بنام او نامگذاری کرد. سامانیان مطیع دستگاه خلافت بغداد بودند و برخلاف صفاریان، اطاعت امر خلفا را واجب می دانستند و با مخالفان خلافت به جنگ می پرداختند. امیر اسماعیل بن احمد سامانی که مردی مدبر و شجاع بود در سال ۲۷۹ هـ. بر تمام ماوراءالنهر استیلا یافت و از معتضد خلیفه عباسی منشور امارت گرفت. امیر اسماعیل به تحریک خلیفه عباسی به جنگ با عمرو لیث صفار که برخلیفه طغیان کرده بود پرداخت و در نزدیکی

۱۹- بنا به گفته آقای باستانی پاریزی، ابومنصور عبدالرزاق هفتاد سال پس از مرگ یعقوب، حاکم خراسان بوده و نمی توانسته است در زمان یعقوب، معتمد الملك باشد ولی می توان احتمال داد که یعقوب در اندیشه خدا بنامه تاریخ باستانی ایران بوده و بعدها ابومنصور عبدالرزاق دنبال کار او را گرفته است. ر.ک. به کتاب یعقوب لیث صفار تألیف باستانی پاریزی ص ۱۳۷

۲۰- مجله دانشکده ص ۴۰۶-۴۰۷ سال اول

بلخ او را شکست داد. عمرولیث در این جنگ اسیر و به بغداد فرستاده شد و در زندان خلیفه درگذشت.

سامانیان چون از یک خاندان قدیم ایرانی بودند به ملیت خود علاقه فراوانی داشتند و بدین سبب بسیاری از رسوم و آداب قدیم ایرانی را که در خراسان و ماوراءالنهر باقی مانده بود حفظ کردند. توجه به زبان و ادب پارسی نیز از خدمات برجسته سامانیان است و امرای سامانی علاقه شدیدی به زبان فارسی و نظم و نثر آن داشته‌اند و شعرا را گرامی می‌داشتند و نویسندگان را به ترجمه کتابهای معتبری مانند تاریخ و تفسیر طبری و کلیله و دمنه ابن مقفع به نثر پارسی تشویق می‌کردند.

توجه سامانیان به زبان و ادب پارسی موجب شد که ادبیات با سرعت شگفت‌انگیزی رو به کمال رود و شاعران و نویسندگان بزرگی بوجود آیند و بنیاد ادب پارسی بنحوی نهاده شود که موجبات استقلال ادبی ایران به بهترین وجهی فراهم گردد. ۲۱

شعوبیت دیلمیان و زیاریان

۱- دیلمیان

طایفه گیل یا جیل با قوم دیلم دو تیره از ایرانیان آریائی نژادند که از زمانهای بسیار دراز در قسمت غربی ولایات ساحلی دریای خزر ساکن بوده و گاه استیلای خود را در موقع قدرت و نفوذ تاما و رای ارس و گرگان و قزوین می‌رسانیده‌اند. زمینهای کرانه دریای خزر را از نظر طبیعی به دو قسمت مشخص میتوان تقسیم کرد. یک قسمت نواحی کوهستانی یعنی دره‌های سلسله البرز و دیگر قسمت میان دریا و کوه، قسمت اول را جغرافیدانان و مورخان قدیم **کوهستان یا جیل** و قسمت دوم را **هامون یا سهل** می‌خواندند. قوم گیل در هامون

۲۱- تاریخ ادبی ایران - ادوارد برون ج اول ص ۵۱۹ و تاریخ ادبیات در ایران ذبیح‌الله صفاح اول ص ۲۰۴

ودیلیم در کوهستان ساکن بودند دیلمیان بواسطه زندگی در نواحی کوهستانی و مبارزه دائمی بامشکلات و موانع طبیعی، مردمانی جنگجو و دلیر و همیشه در حال تعرض و حمله به اینطرف و آنطرف بودند. امروز برعکس قدیم مجموع کوهستان و هامون را (گیلان) می خوانند و دیلمان اکنون فقط نام یکی از شهرستانهای این سرزمین است. پس از انقراض شاهنشاهی ساسانیان و استیلای عرب بر ایران، مردم ایالات ساحلی دریای خزر از برکت سلسله جبال البرز و سختی گذرگاههای آن تا مدتها در جلو اعراب مهاجم مقاومت کردند و آنچه را که از تمدن و فرهنگ و رسوم و سنن و کیش باستانی ایران بجا مانده بود از فنا و نیستی حفظ کردند. قسمت مهم طبرستان و گرگان در حدود سال ۱۴۲ هـ. به تسخیر تازیان درآمد، لیکن بلاد دیلم زیر بار قوم بیگانه نرفت و تازیان در شمال قزوین و اول خاک طارم و قصبه کلار (کلاردشت امروز) متوقف ماندند. ۲۲ این نواحی را مسلمانان به اصطلاح معمول خود در آن زمانها (ثغر) می خوانند. و ثغر مرزی بوده است که بلاد مسلمانان را از بلاد کافران جدا می ساخته است.

دیلمیان هر وقت فرصتی می یافتند از پشت این ثغور (جمع ثغر) به تازیان می تاختند و باکشتن و غارت و چپاول دارائی ایشان، آتش کینه و انتقام خود را تا اندازه ای فرومی نشانند. خلفا و سرداران اسلام همیشه از دیلمیان وحشت داشتند و مردم را به جهاد و جنگ با ایشان تشویق و ترغیب می کردند. معروفست که علی بن ابیطالب (ع) هنگامی که عازم جنگ صفین بود به همراهان خود گفت: «هر که از آمدن به جنگ معاویه اکراه دارد وظیفه خود را بگیرد و رهسپار نیلم شود و با اهالی آنجا به جنگ پردازد.» ۲۳ همچنین موقعی که مازیار بن قارن در طبرستان، در برابر خلفای عباسی به قیام

۲۲- مقدمه مرحوم عباس اقبال آشتیانی بر کتاب تاریخ گیلان تألیف عباس کدیور چاپ ۱۳۱۹ با اندکی تصرف

۲۳- فتوح البلدان بلاذری ص ۳۲۲

پرداخت و مأمون او را به بغداد خواست، در جواب خلیفه نوشت که: «من این ساعت به غزو دیالم مشغولم و لشکر برگرفت و به چالوس شد.»^{۲۴} استخری می نویسد: «وقد كان الديلم داركفر يسيبي من رقيهم الى ايام الحسن بن زيد فتوسطهم العلويه و اسلم بعضهم و بعضهم الى يومنا هذا كفار.»^{۲۵} لفظ دیلم نزد اعراب، چند معنی دارد، از يك طرف به علت مصائبی که مسلمانان از دست ایشان دیده اند دیلم به معنی مطلق (دشمن) است چنانکه می گفتند: «هودیلم من الدیالمه ای عدو من الاعداء.»^{۲۶} گاه لغت دیلم مثل هندو و زنگی و رومی و صقلابی معنی غلام و خادم یافته است.^{۲۷} بعضی از مورخان نسبت بویه ماهیگیر جد دیلمیان را به بهرام گور رسانیده اند،^{۲۸} و بعضی او را از فرزندان یزدگرد سوم پسرشهریار آخرین پادشاه ساسانی می دانند که به هنگام فتنه تازیان، ترك دیار خود کرده و به گیلان رفتند و در آنجا سالهای متمادی سکونت گزیدند.^{۲۹} بهرحال پسران بویه به نامهای علی، حسن و احمد بتدریج قدرت فراوانی یافتند و رقیب نیرومندی برای مرداویج (مرداویز) زیاری بشمار آمدند و چون مرداویج کشته شد اقتدار آنها توسعه یافت و علی برادر بزرگتر ملقب به (عمادالدوله) شهرها و بنادر فارس را متصرف شد و ساخلوی عرب را از شهر کازرون بیرون کرد و نیروی یاقوت عامل خلیفه عباسی را در شیراز هزیمت

۲۴- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ص ۲۰۸

۲۵- مسالك الممالك استخری ص ۲۰۵ چاپ ۱۹۲۷ میلادی

۲۶- تاج العروس در ماده دیلم

۲۷- مقدمه مرحوم عباس اقبال بر کتاب تاریخ گیلان

۲۸- تاریخ طبرستان و رویان مرعشی ص ۱۲۴ و تاریخ گزیده حمداله مستوفی

قزوینی ص ۴۱۴

۲۹- تجارب السلف هندوشاه نخبجوانی ص ۲۱۴

داد و بر اموال وجواهرات یاقوت دست یافت.^{۳۰} احمد فرزند دیگر بویه پس از تسخیر کرمان، اهواز را متصرف شد و آهنگ بغداد کرد و توزون سپهسالار خلیفه عباسی و سپس ابن شیرزاد جانشین توزون را شکست داد و به بغداد وارد شد (۳۳۴ هـ) و مقدرات المستکفی بالله خلیفه عباسی را بدست گرفت، خلیفه به او لقب (معزالدوله) و منصب امیرالامرائی داد.^{۳۱} معزالدوله دستور داد که هر روز برای مخارج خلیفه ده هزار دینار به او پرداخت شود. وی در بغداد به ضرب سکه پرداخت و خزاین و ذخایر خلیفه را بتصرف درآورد.^{۳۲} و چون المستکفی بالله در نهان مشغول توطئه برضد او بود، معزالدوله مستکفی را از خلافت خلع و المطیع بالله را بجای او منصوب کرد.^{۳۳}

هندشاه می نویسد: « ابوالفرج محمد بن علی سامری وزیر مستکفی بود، اما حکمی نداشت و وزارت او زود منقضی گشت. بعد از آن احوال خلافت مضطرب شد و رونقی نماند و بویهیان استیلاءکلی یافتند و وزیر از جانب خود مرتب میکردند و اعمال در تصرف ایشان بود و جهت اخراجات خلفا چیزی مقرر گردانیدند. »^{۳۴} و خواندمیر صاحب حبیب السیر اضافه میکند که:

۳۰- سرپرسی سایکس می نویسد: «علی بك مردخوش اقبالی بود، چه بعد از گرفتن فارس يك روز در کاخ شاهی شیراز بر تختخوابی دراز کشیده بود، ناگه چشمش بماری افتاد که سرش را از سوراخ بیرون کرده به او خیره نگاه می کند. فوراً بنا و عمله طلبیده آن دیوار را داد خراب کردند و در نتیجه حجره ای در آنجا مکشوف و بدستش آمد که تمامی اموال و نقود یاقوت حکمران محروم و نماینده خلیفه در آن حجره جمع و ذخیره شده بود» تاریخ ایران ترجمه فارسی ج ۲ ص ۳۶ چاپ دوم.

۳۱- تاریخ گزیده ص ۴۱۸

۳۲- تجارب السلف ص ۲۲۲

۳۳- حبیب السیر ج ۲ ص ۳۰۱

۳۴- تجارب السلف ص ۲۲۲

«در ایام دولت معزالدوله و سایر ملوک دیالمه ، خلفاء عباسیه بغایت بی اعتبار بودند زیرا که معزالدوله متشبث به مذهب امامیه بود و میدانست که خلافت حق سادات صاحب سعادت است.»^{۳۵} نیز ابوشجاع عضدالدوله پناه خسرو فرزند حسن (رکن الدوله) از امیران مقتدر آل بویه بود ، او بر شهر بغداد استیلا یافت و در آنجا به عمران و آبادی شهر و تعمیر و مرمت راهها و همچنین احداث بیمارستانی پرداخت (بیمارستان عضدی) و پزشکانی با حقوق و شهریه های مرتب تعیین کرد و داروخانه و سایر نیازمندیهای بیماران را کاملاً فراهم ساخت ،^{۳۶} و بر مشاهد شهدای کربلا و قبر امیرالمؤمنین علی (ع) گنبد و بارگاه ساخت.^{۳۷} حمداله مستوفی مینویسد: «عضدالدوله پس از مرگ پدر (۳۶۷هـ) به بغداد رفت هرگز خلفاء هیچ پادشاهی را چنین تعظیم نکرده بودند که عضدالدوله را، چنانکه در روز دخول او خلیفه به استقبال او رفت و بر لقب او (تاج المله) افزود.»^{۳۸} پس از عضدالدوله منصب امیرالامرائی به فرزند او صمصام الدوله و سپس به سایر امیران آل بویه اختصاص یافت و این مقام در این خاندان باقی بود ، تا اینکه در زمان ملک رحیم خسرو بن فیروز بن ابوکالنجار ، طغرل سلجوقی به بغداد آمد و به سلطه دیلمیان خاتمه داد. در اینجا باید بگوئیم که دوره قدرت دیلمیان در میان ادوار تاریخ ایران بعد از اسلام جلوه و رونق خاصی دارد زیرا آنها توانستند که خلافت بغداد را به آخرین درجه ناتوانی و زبونی رسانیده ، شاهنشاهی را در برابر خلافت و مذهب تشیع را در مقابل تسنن

۳۵- حبیب السیر ج ۲ ص ۳۰۳

۳۶- تاریخ ایران سایکس ج ۲ ص ۲۸ و ابن اثیر ج ۸ ص ۲۳۴ و طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه ج اول ص ۳۱۴ .

۳۷- تاریخ ایران پیرنیا و اقبال جزء دوم ص ۱۲۸

۳۸- تاریخ گزیده ص ۴۱۹

و آداب ایرانی را در ازای رسوم عربی برپای داشته و تقویت کنند. تا ظهیر امیران دیلمی اغلب پادشاهان و امرای ایرانی نسبت به خلیفه عباسی اظهار اطاعت میکردند و بغداد ظاهراً تفوق سیاسی و دینی خود را محفوظ می‌داشت، چنانکه طاهریان و سامانیان سعی میکردند که با جلب نظر خلافت و گرفتن منشور و فرمانی از طرف خلیفه، حکومت خود را موجه و قانونی جلوه دهند. غلبه آل بویه بر خلافت بغداد نشان داد که خلافت جزئی از شاهنشاهی ایران محسوب میشود، زیرا امرای دیلمی چنانکه گفتیم خلفای زبون و درمانده عباسی را از تخت بزیر افکنده دیگری را بجای آنها می‌نشانیدند. ۳۹

مجموعه آثار و کتب چاپ شده در این باب

۲- زیاریان

از رادمردان سرزمین طبرستان که توانستند با نهضت نظامی خود رسماً برضد خلفای عباسی قیام کنند فرزندان زیار گیلی بودند. مورخان نسب این خاندان را به آغش یا آرغش می‌رسانند که از طرف کینخسرو پادشاه گیلان بوده است. ۴۰ بعضی آغش را همان آرش تیرانداز معروف عصر داستانی ایران میدانند که نام پدرش را (وهادان) یا (فرهادان) ذکر کرده اند. ۴۱ مرداویج (مردآویز) و وشمگیر پسران زیار از آغاز جوانی در مبارزات خود در کوهستانهای شمالی ایران، علیه اعراب داد مردی دادند و از پای ننشستند. مرداویج، نخست به خدمت اسوار (اسفار) پسر شیرویه دیلمی که در آن زمان قدرتی داشت درآمد و زمانی نگذشت که براسفار شورید و او را بکشت. ۴۲ (بعض مورخان کشته شدن

۳۹- مقدمه مرحوم رشید یاسمی بر تاریخ (دودمان بویه) تألیف علی‌نقی بهمنیار

۴۰- مجمل‌التواریخ والقصص تصحیح مرحوم بهار ص ۳۸۸

۴۱- تاریخ گزیده ص ۴۱۴

۴۲- مجمل‌التواریخ ص ۳۸۸

اسفار را بوسیله قرمطیان میدانند). ۴۳ بهرحال از این پس کار مرداویج رونق گرفت، او درصدد برآمد که دست عمال خلیفه را از شهرهای ایران کوتاه کند بدین جهت هرمز خواهرزاده خود را برای تسخیر همدان روانه کرد. در آن موقع عبدالله خلف از طرف خلیفه حکمران همدان بود و چون هرمز در این لشکرکشی گرفتار و کشته شد، مرداویج شخصاً روی به همدان آورد، عبدالله خلف تاب پایداری نیاورده فرار کرد. مرداویج بر همدان استیلا یافت و هارون بن غریب سردارالمقتدر بالله را که برای قلع و قمع او آمده بود شکست داد. سپس به اصفهان لشکر کشید و مظفر بن یاقوت حاکم عرب را از آنجا مجبور به فرار کرد. مرداویج، محمد فصیلی یکی از سرداران خود را از طریق جانکی و بهبهان روانه خوزستان کرد و شهر اهواز را به تصرف درآورد. درصدد بود که پس از برگزاری مراسم جشن باستانی سده در اصفهان، که از دیرباز بواسطه تسلط عربان متروک مانده بود آهنگ بغداد کند و کاری را که بر اثر مرگ یعقوب لیث صفار نیمه تمام مانده بود پایان رساند. او میخواست در مدائن تاجگذاری کند بهمین قصد به سرداران خود در خوزستان فرمان داد تا کاخ مدائن را آباد کنند و بوضع پیش برگردانند. مرداویج تاجی مرصع بسبک پادشاهان ساسانی بر سر می نهاد و بر تختی از طلا قرار میگرفت و مراسم دربار ساسانیان را جزء به جزء اجرا میکرد. پیوسته آرزو می نمود که روزی خلافت بغداد را واژگون کند و ایرانیان را از تسلط عربان رهائی دهد. ابن مسکویه مینویسد: «از میان امرای این دوره کسی که در اقامه رسوم اعیاد ایرانی مبالغه فراوان میکرد مرداویج زیار دیلمی بود.» ۴۴ مرداویج پس از انجام مراسم جشن سده به تحریک خلیفه عباسی بدست غلامان ترک خود در گرمابه بقتل رسید. قاتلان او به بغداد فرار کردند و در دربار

۴۳- حبیب السیر ج ۴ ص ۴۲۳

۴۴- تجارب الامم ج اول ص ۳۱۰-۳۱۱

المقتدر بالله خلیفه عباسی مقامی ارجمند یافتند . وشمگیر برادر مرداویج که جوانی بیباک بود نسبت به تازیان کینه عجیبی داشت . شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر نیز از نظر ترویج و بسط ادب پارسی خدمتی بزرگ به فرهنگ این کشور کرد و کتاب (کمال‌البلاغه) او نشانه کمال اطلاع او بر ادب و حکمت است . او از بزرگداشت دانشمندان غفلت نمی‌کرد ، چنانکه خسروی سرخسی در دستگاه او مقامی رفیع یافت و ابوریحان بیرونی کتاب آثارالباقیه را در ۳۹۰ هجری بنام او تألیف کرد . ۴۵ همچنین نواده قابوس بنام کاووس بن اسکندر معروف به (عنصرالمعالی) مردی ادیب و دانشمند بود و کتاب (قابوس‌نامه) او از مهم‌ترین کتابهای پارسی و نشانه احاطه این مرد خردمند بر فنون و علوم مختلف است .

۲- نتایج اجتماعی

پیوستگی شعوبیه با شیعه و خوارج و معتزله

۱- پیوستگی با شیعه

مذهب تشیع یگانه آشیانه شعوبیان بود و آنرا مانند پرده‌ای می‌دانستند که برای فرار از نسبت الحاد و کفر در پشت آن پنهان شده کار خود را انجام میدادند . علت اینکه شعوبیه گاهی خود را به شیعه منسوب میکردند این بود که فرق شیعه غالباً بنی‌امیه و بعضی از عربان را که رفتار زشتی با آل علی در واقعہ کربلا کردند دشمن می‌داشتند و چون شعوبیان در این جهت هم‌رنگ شیعیان بودند خود را به مذهب تشیع می‌بستند . از سوی دیگر جانشینان خلفای راشدین (بنی‌امیه و آل مروان) با اقوام غیرعرب به نظر بندگی و بردگی می‌نگریستند و ایرانیان که به اصالت‌گوهر و علو نسب و عزت نفس ممتاز بودند، این اجحاف را روا نمیداشتند و تعلیمات آل علی (ع)

۴۵- تاریخ ادبی ایران تألیف برون ترجمه علی‌باشا صالح ج اول ص ۶۸۱

که بر مبنای عدالت و تساوی و برابری و حقیقت خواهی بنیان داشت با طبع ایشان سازگارتر بود. ۴۶ مقریزی مینویسد:

«دشمنی بعضی از مردم با اسلام ناشی از این بوده که ایرانیان ممالک بسیار وسیع و عظمت تاریخی نسبت به سایر ملل داشتند زبردست و توانا و فرمانفرما بودند بطوریکه خود را آقا و آزاد و سایرین را زیر دست می خواندند . چون دچار بلا شده و دولت آنها بدست اعراب که حقیرترین ملل در نظر ایرانیان بودند از بین رفت این مصیبت را برای خود بسی سخت و ناگوار دانستند و بر ضد اسلام کوشیدند، بعد حيله و نیرنگ بکار برده شیعیان را بخود نزدیک کردند و از ظلمی که نسبت به آل علی (ع) شده بود بسی تنفر نموده با آنها همدرد شدند تا اینکه آنانرا از راه بیرون برده گمراه نمودند.» ۴۷

در اینجا باید بگوئیم که گفته مقریزی درباره حيله و نیرنگ ایرانیان نسبت به شیعیان درست نیست زیرا ایرانیان از دیرباز به علی (ع) و آل او ارادت فراوان داشتند و سبب همانطور که گفتیم تعلیمات این مرد راستین بود که بر اساس عدالت و مساوات و برابری استوار بود و میان سید قرشی و سیاه حبشی تفاوتی قائل نبود مخصوصاً که به نقل مورخان اسلامی سید سجاد امام زین العابدین (ع) از طرف مادر منسوب به خاندان کسری و شاهنشاهان ایران بود. چنانکه فرزدق شاعر مشهور عرب آنجا که آن حضرت را مدح میکند بدین نکته اشاره می نماید و میگوید :

و ان غلام بین کسری و هاشم لا کرم من نیطت علیه التمام ۴۸
دزی Dozy می نویسد: «علت علاقه ایرانیان به مذهب شیعه ناشی از اینست که آنان همیشه شاه دوست بوده و پادشاهی را در خانواده

۴۶- طبرسی و مجمع البیان تألیف آقای کریمان ج اول ص ۹۳ چاپ دانشگاه تهران

۴۷- ضحی الاسلام ج اول ص ۲۷۷ نقل از خطط المقریزیه .

۴۸- مجموعه مقالات مرحوم عباس اقبال آشتیانی به کوشش آقای دبیرسیاقي ص ۱۲۷ چاپ ۱۳۵۰ .

سلطنت منحصر به ارث میدانستند. انتخاب خلیفه از نظر آنها عملی نبود و چون پیغمبر (ص) وفات یافت و از ایشان فرزندی نمانده بود معتقد بودند که جانشینی وارث ایشان باید به پسر عمش علی بن ابیطالب (ع) برسد. از اینرو ابوبکر و عمر و عثمان را غاصب حق علی میدانند. ایرانیان همیشه به پادشاه خود علاقه داشتند و اوامر او را به منزله اوامر خدا میدانستند و چون همان عقیده را در باره علی و اولاد او داشتند بدین جهت میگفتند اطاعت امام مانند اطاعت خداوند است». ۴۹

در اینجا هم اضافه میکنیم که بمقیده شیعیان، پیغمبر (ص) در زمان حیات خود در ناحیه غدیر خم علی (ع) را از نظر مزایای اخلاقی و معنوی و اولویت هائی که داشت به جانشینی خود تعیین فرمود و چون امامت مفضول با وجود افضل شایسته نیست بدین جهت جانشین به حق و شایسته پیغمبر (ص) علی بن ابیطالب است و دیگران که این حق را از او گرفته اند غاصب بشمار می آیند.

۲- پیوستگی با خوارج

خوارج گروهی بودند که در صفین به حمایت از علی (ع) و برضد معاویه جنگیدند. و چون موضوع خلافت به حکمیت کشید و ابوموسی اشعری نماینده علی (ع) دچار اغفال و خدعه و نیرنگ عمر و عاص نماینده معاویه گردید و امر حکمیت به زیان علی (ع) منجر شد، بر ضد او قیام کردند و گفتند لا حکم الا لله یعنی حاکم میان مسلمانان فقط خداوند است و بشر کوچکتر از آنست که به این مهم اقدام کند و به داوری بپردازد. این دسته چون در یکی از دهات کوفه بنام حروراء اجتماع کردند و با انتصاب عبدالله الراسبی به خلافت از بیعت علی (ع) خارج شدند آنرا **خوارج یا حروریه** خواندند. خوارج دست به قتل و آزار مسلمانان گذاشتند و فتنه بزرگی برپا کردند

49— Dozy : Essai sur l'histoire Islamisme, trad. Chauvin Paris 1879 .

و فجر الاسلام احمد امین ص ۲۷۷

علی (ع) با اینکه عازم جنگ جدیدی با معاویه بود دفع خوارج را لازم تر دید و در محل نهر وان عده زیادی از ایشان را به قتل رسانید. خوارج دست از عقاید تند خود برداشتند و گروهی از آنها سالهادر نواحی اسلامی، مخصوصاً در سواحل خلیج فارس و دریای عمان و حدود شرقی آفریقا دولت معتبری تشکیل دادند.

حمزه فرزند آذرك معروف به حمزه خارجی در عصر هارون الرشید در نواحی شرقی ایران (سیستان و خراسان و قهستان) به تأسیس دولتی پرداخت و برای خود لقب امیر المؤمنین اختیار کرد. حمزه که نسبت خود را به زوطم‌ماسب می‌رسانید در روزگار امارت علی بن عیسی بن ماهان بسبب زورگوئیها و تعدیاتی که از عمال او دید سر بشورش آورد و خوارج سیستان همه با او بیعت کردند. وی با علی بن عیسی جنگهای خونین کرد که حدود بیست سال دوام داشت. هارون که از نالایقی و ستمکاری علی بن عیسی آگاه شد او را عزل کرد و خود برای دفع حمزه عازم خراسان گردید ولی در همین سفر درگذشت. حمزه بهمان قدرت سابق باقی ماند و با طاهریان که تازه روی کار آمده و خراسان و سیستان را تحت حکومت خود داشتند به جنگ پرداخت. این جنگها تا سال ۲۱۳ ه. که حمزه وفات یافت ادامه داشت. ۵۰ دیگر از رهبران معروف خوارج سیستان، عمار خارجی است که در سال ۲۵۱ ه. در جنگی که با یعقوب لیث صفار کرد به قتل رسید.

عمار نزدیک به هیجده سال با مخالفان خود در زد و خورد بود و بامرگ او خوارج سیستان از اعتبار و شوکت نخستین افتادند. ۵۱ خوارج عقیده داشتند که هر کس میتواند به مقام امامت برگزیده شود چه عرب قرشی باشد و چه سیاه حبشی و در این مورد فرقی میان مولی و سید نیست فقط امام باید عادل باشد و همینکه از طریق صواب و عدل منحرف شد قتل او واجب است. ۵۲ به عقیده خوارج زمین

۵۰- برای اطلاع بیشتر به قسمت (منضمات) مقاله مراجعه شود.

۵۱- تاریخ ایران عباس اقبال جزء دوم ص ۱۱۰ و ۱۹۲.

۵۲- همان مأخذ ص ۶۸.

باید ملك جامعه اسلامی باشد و همه کسانی که اسلام آوردند بدون توجه به نژاد آنها از پرداخت مالیات معاف باشد و مسلمانان باید بیشتر از راه غنائم جنگی و جزیه و خراج زندگی کنند.

۳- پیوستگی با معتزله

علی بن حسین مسعودی می نویسد : « گروهی از علمای علم کلام که (ضرار بن عمرو) و (ثمامة بن اشرس) و (عمرو بن عثمان جاحظ) از آنها هستند چنین ادعا کرده اند که نبط،^{۵۳} از عرب بهتر و برتر هستند و این سه تن از بزرگان معتزله بشمار می آیند.»^{۵۴} احمد امین در این مورد گفته مسعودی را رد میکند و چنین می گوید : «بعقیده من مسعودی و همچنین گلدزیهر Goldziher که از نظر مسعودی پیروی کرده اشتباه نموده اند و مقصود ضرار و اتباع او از معتزله این بوده که از خوارج پیش افتاده نه فقط به این اکتفا کنند که خلیفه تنها از قریش نباشد بلکه هر مسلمانی می تواند خلیفه شود و لو آنکه از نبط باشد یا آنکه از نبط باشد بهتر از عرب است، زیرا چنانکه ستم کند میتوان به آسانی او را خلع کرد.»^{۵۵} بهر حال معتزله را نمیتوان عموماً داخل فرقه شعوبیه شمرد هر چند که بعضی از معتزلیها شعوبی هم بودند، چنانکه عمرو بن عثمان

۵۳- مورخان اسلامی آرامیها را منسوب به ارم بن سام بن نوح میدانند و نبطیها را نیز از این قوم می دانند چنانکه طبری مورخ مشهور اسلامی می نویسد : قیل لسا یربئی ارمان فهم النبط طبری ج اول ص ۱۰۵ چاپ لیدن سال ۱۸۸۵ میلادی مرحوم بهار در سبک شناسی (ج ۱ ص ۲۸) می نویسد : نبط و نبطی مردمی بودند از بقایای آرامیان که بعدها با عرب مختلط شدند . دولتی داشته اند در طورسینا و مرکز آن موسوم بوده است به (پترا) و مدتی درسوریه نیز حکومت کرده اند و در سنه ۱۰۶ دولت مزبور بدست رومیان منقرض گردید و بعد از اسلام جماعت کثیری از نبطیان در عراق می زیستند و زبان آنها آرامی یا سریانی بود. .

۵۴- ضحی الاسلام ج اول ص ۶۲ نقل از مروج الذهب .

۵۵- همان مأخذ ج اول ص ۶۲ .

جاحظ^{۵۶} را نمیتوان شعوبی شمرد زیرا هرچندکه او بنا به گفته مسعودی به خلافت عناصر غیرعرب معتقد است باوجود این در کتاب (البیان والتبیین) به شعوبیان تاخته و عقاید آنها را دور از خرد دانسته است. ضمناً همین شخص رساله‌ای در مناقب و فضائل موالی تألیف کرده و بنا به عقیده خودش منظور از این تألیف ایجاد اتحاد و الفت میان افراد لشکر معتصم عباسی بود، که از ترکها و سایر قبایل مختلف دیگر تشکیل یافته بود، بدون اینکه نسبت به شعوبیه اظهار نظر موافقی کرده باشد. درحقیقت جاحظ عقیده دیگران را اعم از مدح و ذم در کتاب البیان والتبیین بیان داشته تا بدینوسیله توانائی خود را در انشاء و ادب عرب نشان دهد و بگویند که او دو موضوع متناقض را (رد شعوبیه و مناقب موالی) خوب و صف کرده است. ۵۷

پیوستگی شعوبیه با زندقه

پیش از اینکه درباره ارتباط شعوبیه با زندقه بحث کنیم بی‌مناسبت نیست که زندیق و زندقه را توصیف کرده به بینیم آیا زندقه مذهب و آئین مخصوصی بوده است یا نه؟ عقاید و آرای محققان و نویسندگان کتابهای لغت و تراجم احوال درباره لفظ (زندیق و زندقه) به اندازه‌ای مغایر یکدیگر است که بزحمت میتوان مفهوم این لفظ را بطور قاطع و متقن بیان کرد. ابن‌الندیم در کتاب

۵۶- جاحظ از ادبا و نویسندگان معروف قرن سوم هجری است، او عمر طولانی داشته و بیش از ۹۰ سال زندگی کرده و معاصر با چند تن از خلفای عباسی بوده است. در روزگار هارون الرشید به حد جوانی رسید و پس از مرگ هارون کشمکش میان امین و مأمون را دید، بهنگام تسلط معتزلیها در عصر مأمون به حد کمال رسید. به فلسفه و علوم توجه کرد و از عقاید معتزلیها جانبداری نمود و بسال ۲۵۵ هجری درگذشت. دارای مؤلفات بسیاری در موضوعات گوناگون است که از جمله آنها البیان و التبیین، کتاب الحیوان، کتاب الاعتزال، کتاب خلق القرآن، کتاب العرب و الموالی، المحاسن و الاضداد، و رساله فی فضائل- الاتراک، والبخلاء والتاج است.

۵۷- مجله مهر سال سوم ص ۲۶۰ دنباله مقالات استاد جلال‌الدین همائی.

الفهرست لفظ زندیق را به پیروان مانی اطلاق میکند و عده‌ای را بنام زندیق معرفی می‌نماید. ۵۸

گابریلی Gabrieli استاد دانشگاه رم در مقاله‌ای که زیر عنوان: **(زندقه در قرون اول خلافت عباسی)** نگاشته چنین می‌گوید: «عده‌ای از کسانی که ابن‌الدیم در الفهرست به عنوان زندیق یاد کرده واقعاً زندیق نبودند و عده دیگری از زنداقه واقعی در فهرست ابن ندیم وارد نشده‌اند، چنانکه ابن ندیم (جمدبن درهم) را زندیق معرفی میکند که در کوفه بدستور هشام اموی و بدست خالد قسری کشته شد، درحالی‌که در عقاید جمعی از ثنویت دیده نمی‌شود. باید گفت زندقه در قرن اول عباسی بوجود آمد و نفوذ خاندانهای ایرانی در دربار خلافت و با ظهور افرادی مانند ابان لاحقی و ابن مقفع رونق و رواجی پیدا کرد، چنانکه (تزندق) دلیل روشنفکری بود.» ۵۹

لوئی گارده Louis Gardet درباره زندقه می‌نویسد:

«معلوم نیست مقصود از این کلمه صریحاً چیست؟ گاهی زیدیه‌ها مخالفان اسماعیلی خود را زندیق می‌خواندند و نیز کسانی چون سفیان ثوری و حسین بن منصور حلاج را زندیق نامیده‌اند، ولی از طرف دیگر ثنویت مبتنی بر عقاید مزدائی و مانوی هم به عنوان زندقه خوانده شده است.» ۶۰ لوئی گارده سپس اضافه می‌کند: «اگر چه زندقه به معنی ثنویت با سیاست شدیدی که مهدی عباسی در پیش گرفت تقریباً برافتاد و لیکن الحاد یعنی زندقه به معنی عام هنوز برجا بود.» خیاط معتزلی در

۵۸- الظاهر من عبارات ابن‌الدیم ان الزنادقه کله تطلق علی اصحاب مانی و معتنقی مذهبه فجرالاسلام ص ۱۰۷ چاپ هفتم .

۵۹- کتاب بنیاد حکومت اسلامی L'e Laboration de l' Islam و مجله راهنمای کتاب سال پنجم خرداد ماه ۱۳۴۱ .

۶۰- مجله راهنمای کتاب سال پنجم .

کتاب الانتصار به نقل از ابن الراوندی ، ۶۱ زندقه را دینی شبیه یهود و نصاری و مجوس می داند و می گوید : «ثمامه ادعا می کند که یهود و نصاری و مجوس و زندیقان و دهریان همه فانی و خاک می شوند و از بهشت محروم خواهند شد .» ۶۲ ابن قتیبه دینوری در کتاب (المعارف) زندقه را کیشی از کیشهای ایرانیان قدیم می داند و می نویسد : «در دوره جاهلی قریش زندیق شدند و این کیش را از مردم حیره که زیر سلطه ایرانیان بودند اقتباس کرده بودند .» ۶۳ جوهری در کتاب صحاح اللغة می نویسد : «الزندیق من الثنویة و هو معرب و الجمع الزنادقه و قد تزندق و الاسم الزندقه» یعنی زندیق کسی است که بوجود دو خدا قائل است این کلمه معرب است و جمع آن زنادقه می باشد و فعل آن (تزندق) و اسم آن زندقه است .

ابن منظور بغدادی مؤلف (لسان العرب) زندیق را دهری می داند و می نویسد . «زندیق قائل به جاویدی روزگار است و معرب (زندگر) می باشد . محمود شکری الالوسی در کتاب (بلوغ - الارب فی احوال العرب) به نقل از ابن کمال روایت می کند که پیرو مزدک را زندیق می گویند زیرا مزدک کتاب زند را نگاشته و پیروان زند را زندیق میخوانند. این گفته اشتباه است زیرا لفظ (زند) در زبان اوستائی به معنی ساده کردن و تفسیر الفاظ مشکل است و این واژه از (ازنتی Azanti) که به معنی شرح و بیان است مشتق شده و زند یا تفسیر ، در زمان هخامنشیان وجود داشته و این تفسیر در حمله اسکندر به ایران دچار سرنوشت اوستا شد. ۶۴

۶۱- ابن راوندی از دانشمندان اسلامی نخست معتزلی و سپس شیعی شد آنگاه به الحاد گرایید و کتابی در رد اسلام نگاشت ، فصولی از کتاب (فضیحة المعتزله) او در کتاب (الانتصار) ابوعلی یحیی بن غالب معروف به (خیاط) نقل شده است (مجله راهنمای کتاب شماره سوم سال پنجم) .

۶۲- فجر الاسلام ، احمد امین ص ۱۰۷ چاپ هفتم نقل از کتاب (الانتصار)

۶۳- همان کتاب ص ۱۰۷ .

۶۴- تاریخ ادبیات تألیف استاد همائی ص ۱۰۱ چاپ دوم .

بر طبق روایات دینی بلاش اول (۵۱-۷۸ م) و به قولی بلاش سوم دستور داد تفسیر اوستا را به زبان پهلوی اشکانی تهیه کنند. در عصر ساسانیان زند اشکانی به زبان پهلوی ساسانی درآمد و خسرو پرویز به داناترین موبدان دستور داد تا تفسیر بر اوستا بنویسد. ۶۵ ظاهراً اشتباه ابن کمال که آلوسی از او نقل کرده از اینجا ناشی شده است که محمد بن احمد بن یوسف خوارزمی در کتاب (مفاتیح العلوم ص ۲۵ چاپ اول) زند را تفسیر اوستا میداند و آنرا کتاب مزدک می خواند. چنانکه می نویسد: «مزدک هوالذی ظهر فی ایام قبادوکان موبدان موبد ای قاضی القضاة للمجوس و اظهر کتاباً سماه زندوزعم ان فیه تأویل الأیستاء». ابوالعلاء معری در کتاب (رسالة الغفران) می نویسد: «زندیق کسی است که دهری می باشد و قائل به پیغمبر و کتاب آسمانی نیست» ۶۶. «جا حظه بصری زندیق را به چهار معنی توصیف می کند:

- ۱- رسوائی و باده گساری و فسق و زبان درازی بدین و آئین اگر چه گوینده مقصودی غیر از مزاح نداشته باشد.
- ۲- اعتقاد به کیش مجوس مخصوصاً آئین مانی با تظاهر به اسلام مانند اتهام افشین و بشار و حماد و ابن مقفع.
- ۳- بقایر دیانت پارسی و خصوصاً کیش مانی بدون اعتقاد و تظاهر به اسلام.
- ۴- اشخاصی که به هیچ دین و آئینی عقیده نداشتند ولی غالباً پیروان مانی که باطناً در کیش مانی بوده و احیاناً تظاهر به مسلمانی می کردند در عداد آنان شمرده می شدند، نیز کسانی که بیدین یا کافر مطلق یا ملحد و دهری و قائل به مباح بودن همه چیز بودند مشمول همین لفظ شده بودند. ۶۷

از مجموع گفته های محققان و راویان چنین بر می آید که زندیق

۶۵- ایران در زمان ساسانیان، کریستن سن ص ۳۴۹.

۶۶- فجر الاسلام ص ۱۰۹.

۶۷- رسائل الجاحظ ص ۱۷.

بیشتر به پیروان مانی اطلاق می‌شد ولی بعدها این کلمه به اندازه‌ای توسعه پیدا کرد که هرکس برخلاف ادب و متانت رفتار می‌کرد، یا خلافی مرتکب می‌شد او را متهم به زندقه می‌کردند مثلاً شاعری که در شعر خود هزل می‌گفت و یا شخصی که باده‌گساری می‌کرد و یا مرتکب فسق می‌گردید زندیق خوانده می‌شد و بواسطه نفرتی که به زندیقان داشتند هرکس به راست یا دروغ بدان متهم می‌شد. برای تأیید این مطلب نظریه پروفیسور بوان Bevan را درباره معنی لفظ زندیق که ظاهراً جامعتر از سایر گفته‌ها و نظریه‌هاست و برون هم در تاریخ ادبیات ایران نقل کرده است در اینجا می‌آوریم. بوان می‌نویسد: «ابن ندیم و ابوریحان بیرونی گفته‌اند لفظ سماعون (به تشدید میم) به طبقات پائین مانویان اطلاق می‌شده است و طبقات پائین کسانی بوده‌اند که جمیع فرائض مربوط به فقر و عزوبت و ریاضت را که دستور دین مانی است نمی‌خواستند عهده‌دار شوند و بر قدیسین و زهاد فرض بوده است نمی‌خواستند عهده‌دار شوند حرص و شهوت را براندازند، به ترک دنیا پردازند، پرهیزکار باشند، پیوسته روزه بگیرند و حتی المقدور صدقه بدهند و این طبقه را صدیقین (به تشدید ثانی) می‌خواندند.

صدیق لفظ عربی است و اصل آرامی این لفظ محتملاً صدیقی (به فتح اول و تشدید ثانی) بوده است که در فارسی زندیک شده است کما اینکه سبت رادرفارسی شنباذ (و در فارسی امروز شنبه) و کلمه سانسکریت سدهانته Siddhanta را سند هند گویند. طبق این نظر زندیک صرفاً یک لفظ آرامی است که بصورت فارسی در آمده است و این لفظ به آن دسته از اصحاب مانی که کاملاً در سلك مانوی پذیرفته شده بودند اطلاق می‌شده است. در اصل متحصراً پیروان این فرقه رازندیک یا زندیق می‌گفتند و بعد مفهوم وسیعتری پیدا کرد و کسانی که گمراه می‌شدند و به کفر و الحاد و عقاید سخیف می‌گرویدند عموماً بدین اسم خوانده شدند. ۶۸.

۶۹ و ۶۸ - تاریخ ادبیات ایران برون، ترجمه علی پاشا صالح ج اول صفحات ۲۳۵-۲۳۶ چاپ دوم.

پروفسور برون اضافه می‌کند: «بوان نظر جالب توجهی می‌آورد و می‌گوید لغت آلمانی کتزر Ketzer که به معنای زندیق است مشتق از لغت یونانی است که به معنای پاك آمده است.»^{۶۹}

استعمال لفظ زندیق در زمان اموی کم بود ولی به‌روزگار عباسیان شیوع کامل یافت تا کار بجائی کشید که مهدی خلیفه عباسی شخصی را برای رسیدگی بکارز نادقه برگزید و او را (صاحب الزنادقه) خواند.

اعراب که از ایرانیان شعوبی دل‌پر خونی داشتند و برای گرفتن انتقام از آنان به‌روسیله متوسل می‌شدند، پیروان شعوبیه را زندیق خواندند و بسیاری از بزرگان و سران این فرقه را با این اتهام از میان برداشتند. چنانکه بنابه‌گفته ابوالفرج اصفهانی در کتاب (الآغانی) بشاربن برد بدستور مهدی خلیفه عباسی بجرم ستایش آتش و تکریم دین مجوس در بصره به‌چوب بسته شد و آنقدر به‌او زدند تا بر اثر آن از میان برفت^{۷۰}. افشین سردار بزرگ معتمم عباسی بهمین تهمت کشته شد و ابوالعتاهیه مرد متدین و پارسای ایرانی نژاد بواسطه اینکه نامی از دوزخ و بهشت نیاورده بود به زندقه متمم شد چنانکه ابوالفرج می‌نویسد:

(انه زندیق لانه یذکر الموت ولا یذکر الجنة والنار)^{۷۱}

نیز ابونواس را بیدین و زندیق خواندند و ابن مقفع ادیب و دانشمند بزرگ ایرانی به اتهام زندقه کشته شد. جمشیدیاری مینویسد: «چون سفیان بن معاویه به‌سبب عداوتی شخصی که با ابن-مقفع داشت شروع به قتل او نمود به‌او گفت: به‌خدا ای زاده زندیق تو را در دنیا پیش از آخرت به‌آتش خواهم افکند) مردم این گفته را همه جانقل کرده زندقه او را اشاعه دادند.»^{۷۲} نیز اعراب ابو مسلم خراسانی سردار رشید و میهن پرست را در ردیف زنادقه بشمار آوردند، چنانکه ابوالعلاء معری می‌نویسد:

۷۰- آغانی ج ۳ ص ۵۷ .

۷۱- همان مأخذ ج ۳ ص ۱۴۲ .

۷۲- ضحی الاسلام ج اول ص ۱۶۱ نقل از تاریخ الوزرای جمشیدیاری .

«ولید بن یزید خلیفه اموی، دعبل شاعر، ابونواس، صالح بن- عبدالقدوس، ابومسلم خراسانی موسس دولت عباسی، بابک، افشین، حلاج صوفی وغیره از زنداقه بشمار می روند. ۷۳» احمد امین در باره شیوع زنداقه و ارتباط آن با شعوبیه مینویسد: «در آن عصر شیوع زنداقه یکی از مقتضیات روزگار بود، زیرا گروهی بدین و آئین مجوس معتقد بودند که پدران و نیاکان آنان بدان کیش متدین بوده و عادات و رسوم خود را برای فرزندان به ارث گذاشتند. زادگان عجم! چون دیدند که در اسلام مقامات ارجمند و مناصب مهم بسیار است و نیل آن بدون قبول آن دین میسر نمی شود، ناگزیر اسلام را ظاهراً پذیرفتند و در باطن بدین خود باقی ماندند و هرگاه بهم کیشان خود می رسیدند همان آئین دیرین را اظهار می کردند و هر وقت می توانستند به اسلام و عرب دشمنی می کردند و آنان (هم- کیشان) را به شعوبیه دعوت می کردند.» ۷۴

این گفته احمد امین درست نیست زیرا ایرانیان کیش اسلام را نه بصورت ظاهر بلکه با ایمان و اعتقاد کامل قبول کردند و اساس این دین را که مبتنی بر تساوی و برابری افراد بایکدیگر بود از جان و دل پذیرفتند و فضیلتی برای این کیش نسبت به سایر ادیان قائل شدند. بعدها که از خلفای بنی امیه و بنی عباس رفتار و اعمالی بر خلاف موازین شرع مقدس دیدند در تخریب بنیاد حکومت خلفا (نه دین اسلام) کوشیدند، و برای رهائی از تسلط عربان به انواع قیامها و نهضت‌ها پرداختند. این نکته را باید تذکر دهیم که معتزله و خوارج و دیگر فرقه‌ها اگرچه از نظر فرقه بندی و تحزب با شعوبیه جدا بودند لیکن در تمام این گروه‌ها دست شعوبیه در کار بود و عقیده ضد عرب که در این فرقه‌ها بوجود آمد غالباً در اثر تبلیغات شعوبیه بود. بعلاوه بعض شعوبیه خود داخل فرق خوارج و معتزله و شیعه و سنی وغیره بودند و در هر فرقه‌ای که داخل می شدند، به راه‌های

۷۳- همان مأخذ ص ۱۶۱ .

۷۴- ضحی الاسلام ج اول ص ۱۶۲ .

مختلف مشغول تبلیغات و نشر دعوت می شدند و از این رهگذر آثار نمایانی از خود باقی گذاشتند . ۷۵

تأثیر ادب پارسی در عرب

ادب پارسی از چند طریق در ادب عرب تأثیر مهمی نمود:

۱- بسیاری از ایرانیان که بدین اسلام درآمدند زبان تازی را فراگرفتند و به اندازه ای در این زبان مهارت یافتند که به سرودن شعر عربی پرداختند از مشاهیر این طبقه زیاد اعجم و فرزندان یسار نسائی و موسی شهوات و سائب بن فروخ آذربایجانی و وضاح یمن و دیگران می باشند که مجملی از شرح حال آنانرا قبلا بیان کردیم. این اشخاص چون میان قوم خود پرورش یافته و به مایه ادب پارسی تمتع یافته بودند، ادب پارسی را در قالب عربی ریخته اشعار نغز و دلکش سرودند. این اشعار اگرچه از نظر ترکیب و لفظ و وزن عربی بود، لیکن از ادب پارسی سرچشمه گرفته و دارای روح ایرانی و نیروی ایران پرستی بود. بسیاری از عربان که در ایران یا عراق زیسته و با ایرانیان آمیزش پیدا کرده بودند، تمدن و عظمت ایران در آنها تأثیر کرده مشاهدات خود را به شعر می آوردند. طبیعی است که محیط مسکونی در آنها تأثیر مهمی داشته که اثر آن در شعر و فکر و خیال آنها کاملاً آشکار می باشد. ۷۶

۲- تأثیر ادب پارسی از راه لغت

ادب پارسی از راه لغت تأثیر فراوانی در زبان عرب کرد، بعضی از اعراب هنگامی که صحرا را ترک گفته شهر نشین شدند و با فتح ایران و روم عظمت تمدن و فرهنگ و قواعد و نظامات سیاسی و اجتماعی آن دو کشور را دیدند ناگزیر شدند که از جهان متمدن، لغات و الفاظی اقتباس کنند. زیرا در برابر چیزهائی که می دیدند و یا می شنیدند هیچگونه لغتی در زبان خویش نمی یافتند. لغت در

۷۵- مجله مهر سال سوم ص ۶۶-۶۷ .

۷۶- فجر الاسلام ص ۱۱۶ .

زبان پارسی منبع بسیار مهمی برای اعراب بود و آنچه را که میخواستند از لغت پارسی اخذ و نقل میکردند. ابوبکر محمد صولی از دانشمندان لغت مینویسد: «علی بن صباح چنین گوید که از حسن بن رجاء شنیدم مردی ایرانی با عربی در حضور یحیی بن خالد برمکی مباحثه و مناظره نمود، ایرانی گفت: ما به شما ملت عرب هیچوقت احتیاج پیدا نکردیم و چیزی از شما اقتباس نکردیم، چون دولت شما بر روی کار آمد شما از ما بی نیاز نشدید بهمه چیز ما احتیاج داشته و دارید خوراک و پوشاک و دیوان و امثال اینها را یا عیناً از ما ربوده استعمال کردید، یا اندک تغییری بدان داده بخود نسبت دادید مانند اسفیداج^{۷۷} و سکه‌باج^{۷۸} و دوغ‌باج^{۷۹} و سکنجبین و جلاب و روزنامج و اسکدار^{۸۰} و غیره، شخص عرب از جواب ایرانی در مانده هیچ نگفت، یحیی بن خالد به آن مرد تازی گفت بگو شما صبر کنید که ما هزار بعد از هزار سال، حکومت و پادشاهی کنیم آنگاه بشما احتیاج نخواهیم داشت^{۸۱}».

جاحظ بصری می‌نویسد: «آیا نمی‌بینید هنگامی که میان مردم مدینه گروهی از ایرانیان زندگانی کردند بعضی الفاظ فارسی شیوع و غلبه یافت، بطوریکه از همان وقت تاکنون بطیخ را (خربزه) و مسحاة را بال (بیل) به لفظ پارسی استعمال میکنند. مردم بصره چهارراه را (مربعه) میگویند، اهل کوفه همان چهارراه را (چهارسو) می‌گویند و چهارسو فارسی می‌باشد، سوق را وازار (بازار) و قثاء را (خیار) میگویند که فارسی است.»^{۸۲} در اینجا یادآور می‌شویم که الفاظ فارسی از دیرباز میان عربان شایع شده بود منتهی بسیار کم و اغلب آنها اصطلاحات تجاری بود. در عصر عباسیان که در

۷۷- سفید آب .

۷۸- آش مخلوط با سرکه .

۷۹- آش ماست .

۸۰- چاپار .

۸۱- ادب‌الکتاب صولی ص ۱۹۳ .

۸۲- البیان والتبیین ج اول ص ۱۰۷

شؤون امپراطوری اسلامی تحول و ترقی زیادی پدید آمد، اخذ و اقتباس لغت از پارسی به عربی فزونی یافت. ^{۸۳} شاهنشاهی با عظمت ساسانی که بیش از چهارصد سال برقرار بود، از خود علم و ادب و آثار گرانبھائی باقی گذاشت.

اردشیر بابکان و شاپور اول و خسرو انوشیروان، از پادشاهانی بودند که به علم و دانش توجه خاصی داشتند و به ترجمه آثار هندوان و رومیان و یونان پرداختند. عصر بنی عباس در حقیقت دوره تجدید عظمت ساسانیان بشمار می آمد و بیشتر علوم و آدابی که در این عصر انتشار پیدا کرد از سلسله ساسانی رسیده بود ^{۸۴} و بنیادی صدرصد ایرانی داشت.

۳- تاثیر ادب پارسی از راه ترسل و انشاء

در اواخر دوره بنی امیه، در فن انشاء و ترسل، سبکی بدیع و جدید بوجود آمد که بنام (عبدالحمید کاتب) معروف و مشهور شد. عبدالحمید بن یحیی استاد مسلم ترسل بود، بلاغت و فصاحت و قدرت قلمی او ضرب المثل بوده است، بطوریکه میگویند:

« فتحت (یابدآت) الرسائل بعبدالحمید و ختمت باہن- العمید. » ^{۸۵} عبدالحمید ایرانی و از مردم شهر انبار ^{۸۶} نزدیک فرات و دبیر مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی بود و فن ترسل را از سالم بنده هشام بن عبدالملک آموخته بود. ابن خلکان در باره او مینویسد: « در فن نویسندگی و هرفنی از علوم و فنون امام و پیشوای خاص و عام بود، روش او را تقلید کرده فن ترسل را از او آموختند. او

۸۳- برای اطلاع بیشتر از لغات فارسی که مورد استعمال عربان قرار گرفته است، به کتاب فقه اللغة ثعالبی نیشابوری و المزهر جلال الدین سیوطی والمخصص ابن سیدہ مراجعه شود.

۸۴- ضحی الاسلام ج اول ص ۱۸۴.

۸۵- تاریخ ادبیات همائی ص ۳۱۷.

۸۶- شهر انبار از بناهای شاپور ذوالاکتاف و نام اصلی آن فیروزشاپور بوده است، به معجم البلدان یاقوت مراجعه شود.

نخستین کسی بود که مراسلات را مفصل نمود و حمد خدای را در هر فصلی از نامه خود ذکر میکرد. مردم بعد از او حمد را در نامه های خود متداول کردند.»^{۸۷}

احمد شریشی در شرح مقامات می نویسد: «عبدالحمید کاتب نخستین کسی بود که غنچه های بلاغت را شکفت، طریق ترسل را آسانی و شعر را از قید تکلف آزاد کرد.» احمد امین می نویسد: «دلیل روشنی بر تأثیر ادب پارسی در ادب عرب وجود دارد و آن عبارت از روایت ابی هلال عسکری در کتاب دیوان المعانی است که می گوید: « هر که بلاغت را بیک زبان آموخته و بعد زبان دیگری بیاموزد می تواند همان علم را به زبان تازه بکار برد. عبدالحمید نویسنده مشهور، اصول علم انشاء را که تدوین نموده بود از پارسی به عربی نقل کرد، دلیل دیگری هم وجود دارد و آن عبارت از شباهت سخن پارسی به خطابه عرب می باشد اگرچه سخن پارسی از سخن تازی بهتر و نفزتر می باشد.»^{۸۸} باز همین نویسنده (احمد امین) اضافه میکند:

فلعلک تقر معی فی هذا ان الادب الفارسی صبغ الادب العربی
صبغة جدیدة و ربما کان أدق من ذلك ان تقول انهما (تفاعلا).^{۸۹}
یعنی شاید شما هم معتقد شده اید که ادب پارسی ادب عرب را
به رنگ خود در آورده صورت نوینی به آن داده است، یا اینکه میتوان
گفت یکی در دیگری تأثیر کرده است.

۴- تأثیر داستانهای ملی و امثال و حکم پارسی در عرب

ایرانیان در نشر فضائل و تمهذیب اخلاق مسلمانان تأثیر مهمی داشتند. در اینجا متذکر می شویم که اخلاق اسلامی تحت سه عامل قرار گرفته بود: اول مبادی دین و آیات قرآن و احادیث، دوم فلسفه یونان مشتمل بر نظریات اخلاقی افلاطون و ارسطو که در

۸۷- تاریخ ابن خلکان ج اول ص ۴۳۵.

۸۸- فجر الاسلام ص ۱۲۳.

۸۹- همان مأخذ ص ۱۲۳.

زمان عباسیان از زبان یونانی به عربی ترجمه شده بود. سوم افسانه‌ها و داستانهای کوچک متضمن شرح حال خسروان و پادشاهان ایران و تاریخ حکما و وزرا که این عامل بیش از عامل دوم در اخلاق و اطوار و رفتار عرب مؤثر واقع شد و سبب آن بود که سخنان کوتاه و پرمایه، با ذوق و فهم عرب بیشتر تناسب داشت، تا بحث در مسائل علمی و اخلاقی دقیق و مفصل که لازمه اش کنجکاوی در فلسفه یونان و افکار فیلسوفان آن سامان بود. چنانکه نضر بن حارث بن کلدۀ ثقفی،^{۹۰} که در دانشگاه چندیشاپور خوزستان تحصیل کرده و آشنا به تاریخ باستانی ایران و معاصر پیغمبر اسلام بود، داستانها و قصص قرآن را به باد تمسخر و استهزا میگرفت و بدون اندکی تردید می‌گفت: داستان رستم و اسفندیار ایرانیان از لحاظ آموزندگی و جنبه سرگرمی و تفریحی از این قصص بهتر است. چون ممکن بود این سخن وی باعث انحراف و گمراهی مسلمانان شود، حضرت محمد (ص) این گناه وی را نبخشد و هنگامی که نضر در جنگ بدر که نخستین فتح نمایان مسلمانان بر ضد کفار قریش بشمار است اسیر شد به فرمان او به قتل رسید.^{۹۱} این مطلب می‌رساند تا چه اندازه داستانها و قصص باستانی ایران در میان تازیان رونق و رواج داشته و شدت آن به اندازه‌ای بوده است که امکان انحراف مسلمانان را از دستور پیغمبر می‌داده است. حسن بصری که اصلا ایرانی بود (از او در شماره‌های پیش مجله یاد کرده‌ایم) بسیاری از سخنان حکمت آمیز ایران را نقل کرد. ابن مقفع دانشمند بزرگ و ارجمند ایرانی، با ترجمه کتابها و داستانهای ملی ایران از پهلوی به عربی و تألیف کتابهایی چون ادب‌الکبیر و ادب‌الصغیر و غیره در انتشار مبادی و معتقدات ایرانیان در میان تازیان خدمتی بسزا کرد.^{۹۲} در اینجا پیشنهاد می‌شود که روزی

۹۰- علامه مرحوم محمد قزوینی، نضر را پسر حارث بن کلدۀ ثقفی نمی‌داند بلکه او را پسر حارث بن علقمة بن کلدۀ می‌داند که شخص دیگری از معاصرین پیغمبر اسلام بوده است. ر. ک. به طب اسلامی تألیف ادوارد برون ترجمه رجب‌نیا ذیل ص ۲۴ چاپ ۱۳۳۷ بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۹۱- طب اسلامی ص ۲۴.

۹۲- فجر الاسلام ص ۱۱۸.

بعنوان بزرگداشت این دانشمند بزرگ تعیین گردد و از زحمات و خدمات معنوی او به ایرانیان و سایر ملل یاد شود. باشد تا خاطرۀ این برومند فرزندی ایران در ذهن جوانان این مرز و بوم بیشتر نقش بندد و به ارزش فداکاریها و تلاشهای میهن پرستانۀ او بیش از پیش پی برده شود.

۵- تأثیر موسیقی ایران در عرب

عامل دیگری که در زندگانی عرب و حیات ادبی او کارگر بود موسیقی و طرب بود. اعراب نغمه های خود را از ایران اقتباس کردند و اشعار خود را بدان نواها سرودند. ابوالفرج اصفهانی مینویسد: «عبداله بن زبیر چندتن بنا و معمار از ایران برای ترمیم خانۀ کعبه که در زمان او خراب شده بود به مکه خواست، استادان ایرانی در ضمن کار چنانکه عادت مرسوم بناهای ایرانی است زمزمه میکردند، يك تن از موالی موسوم به سعید بن مسجع که ذاتاً شخص باهوشی بود آواز آنها را شنید و او را بسیار خوش آمد و به عربی نقل کرد. گویند خواجه ابن مسجع آواز تازه او را شنید و پرسید این آواز را از که آموختی؟ او پاسخ داد از ایرانیان شنیده به عربی نقل کردم خواجه او را بسیار تحسین کرد و برای تشویق آزادش ساخت.»^{۹۳}

عبداله بن سریح شاگرد ابن مسجع، نزد او آوازهای ایرانی فرا گرفت. نشیط فارسی نیز از موسیقی دانان ماهری بود که سرودهای ایرانی می خواند و در زمان عبدالملک مروان بسال ۸۰ هجری درگذشت.^{۹۴}

گذشته از اینها مسلم بن محرز و یونس بن سلیمان بن کردبن شهریار معروف به (یونس کاتب) و سائب خاثر از موسیقی دانان معروفی بوده اند که در زمان خود شهرت زیادی داشتند. موسیقی و آواز در عصر عباسیان رواجی بسزا یافت و ابراهیم موصلی و فرزندش اسحاق از موسیقی دانان معروف هارون الرشید بشمار

۹۳- الاغانی ابوالفرج ج ۳ ص ۸۳ آواز ایرانی ابن مسجع به عربی اینطور آغاز میشود. «الم علی طلل عفا متقادم» . . . الخ فجر الاسلام ص ۱۲۰ .
۹۴- الاغانی ج ۱۱ ص ۶۹ .

می آمدند. ابراهیم کنیزان زیبا را آواز و موسیقی تعلیم میداد و آنان را به بهای گزافی می فروخت، چنانکه هارون از او کنیزی به سی و شش هزار دینار خرید. ابونواس اهوازی و بشار بن برد طخارستانی، در ساختن مضامین بدیع و تصانیف دلکش و دلربا شهرت فراوانی داشتند و آوازهای جدید و دلپسندی به کنیزان تعلیم میدادند. بی مناسبت نیست که در اینجا ابیاتی از بشار بن برد شاعر نابینای ایرانی در وصف کنیزهای زیبا روی نقل کنیم. او می گوید:

هجان علیها حمرة بياضها - تروق بها العینین والحسن احمر^{۹۵}
یعنی کنیزان هجین سپیدرو که سرخی بر رخساره آنها نمایان است، چشمان را خیره می کنند زیرا جمال و زیبایی در رنگ سرخ است. و درباره کنیز سیاه مورد علاقه خود می گوید:

وغادة سوداء براقها كالماء طيب و في لين

كانها صیغت لمن نالها من عنبر كالمسك معجون.^{۹۶}

یعنی دوشیزه سیاه و براق از حیث خوبی و نرمی چون آب روان است، کسی که او را بدست آورده عنبری می یابد که به مشک آمیخته باشد.

و ابونواس در وصف معشوقه خود می گوید:

للعسن فی وجناتة بدع ما ان یمل الدرس قاریها

یعنی در صورت او از زیبایی بدایعی وجود دارد که خواننده آنها از تلقی درس حسن ملول و خسته نمی شود.

۶- هنر و فنون ایرانیان در خدمت تازیان

ایرانیان از دیر باز مردمی صاحب هنر و دارای صنعت و پیشه بوده اند. نقاشی و معماری و حجاری و پارچه بافی و قالی بافی و اسلحه سازی و غیره در ایران معمول بوده است. باتسلط عرب بر ایران و پاشیده شدن شاهنشاهی با عظمت ساسانی، اگرچه ایرانیان سیادت

۹۵- اغانی ج ۱۷ ص ۱۱.

۹۶- همان مأخذ ج ۳ ص ۴۶.

و آقائی خود را ظاهراً از دست دادند ولی هوش و ذکاوت و قریحه و ذوق فطری آنها باقی و پایدار ماند. اعراب بنا به خوی بدوی و بیابانگردی توجهی به صنایع و حرف نداشتند و پرداختن به این کارها را دون‌شان و مقام خود می‌دانستند و این نوع کارها را به موالی واگذار می‌کردند. در حقیقت سده اول اسلامی را دوره تنزل صنعتی و هنری ایران باید شمرد. بتدریج که اعراب دست از بیابانگردی کشیدند و به شهرنشینی گراییدند، برای تأمین نیازمندیها و لوازم مورد احتیاج خود به موالی متوسل شدند و از آنها مدد خواستند. در عصر خلفای راشدین و امویان با وجود انحطاط هنر و صنعت در ایران باز از بقایای عصر ساسانیان، صنعتگران و هنرمندانی در ایران وجود داشتند و شهرها و نواحی مختلف ایران مراکز صنایع گوناگون بود. اینک چند نمونه از صنایع مهم ایرانیان را در آن دوره ذکر می‌کنیم:

۱- صنعت بافندگی

در دوره‌ای که عصر انحطاط صنعت و تمدن بود، ایرانیان به بافتن قالی و پارچه‌های نفیس می‌پرداختند چنانکه از شینز پارچه کتان و از فسا پارچه‌های پر نقش و نگار و جامه‌های پشمی و پرده‌های نقاشی و لباس خلفا و رجال دولت، از دشتستان پستی و پرده، از اصفهان پارچه‌های حریردوزی و از نیشابور و مازندران ابریشم و عبا‌های ابریشمی، از بخارا قالی و قالیچه مخصوص نماز و از کرمان طیلسان عالی،^{۹۷} از قومس (سمنان و دامغان) دستمالهای سفید پر نقش و نگار، از گرگان و شوشتر روسری ابریشمی (مقنعه) از ری پارچه و از قزوین جوراب و کیسه به دمشق و بغداد و سایر نقاط مهم اسلامی حمل می‌شد.^{۹۸} پارچه‌ها و جامه‌های فاخر ایرانیان

۹۷- طیلسان نوعی پوستین و یارداری سبز رنگ بود که در ایران بزرگان بردوش می‌گرفتند.

۹۸- تاریخ عرب فیلیپ حتی ج ۱ ص ۴۳۹ و تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ج ۵ ص ۴۹.

از زمان معاویه ببعده، زینت افزای پیکر عرب شد و نخستین کسی که لباسهای نفیس ایرانی به تن کرد معاویه بود. خلفای اموی اغلب دنبال عیش و عشرت و تجملات سلطنتی بودند از اینرو لباس خشن عربی را ترك گفته و جامه های فاخر ایرانی به تن کردند و سعی داشتند که خوراك و پوشاك و زیورهای ملوکانه برای خود فراهم آورند و در هر کاری تقلید از ایرانیان و پادشاهان آنها می کردند.^{۹۹}

۲- صنعت کاغذ سازی

در دوره اموی کتابت بر روی پوست معمول بود و رواج داشت و دفاتر دولتی مجموعه ای از لفافه های پوست بود. در دوره عباسی صنعت کاغذسازی در شهرهای اسلامی رواج گرفت و بدستور فضل بن یحیی برمکی کاغذ بجای پوست در دیوانها و دفاتر دولتی مورد استفاده واقع شد. ۱۰۰ صنعت کاغذ سازی از دیرباز در چین رواج داشت و از آنجا این صنعت به سمرقند آورده شد و کارخانه هایی هم در ماوراءالنهر بنا گردید و کاغذ ساخت سمرقند مشهور بود و بهمه جهان صادر می شد. ۱۰۱ چون در عصر عباسیان پوست نازك برای نوشتن مراسلات و دیوانها کمیاب شد، فضل بن یحیی برمکی که این صنعت را در خراسان در زمان حکومت خود دیده بود، دستور داد تا عده ای از صنعتگران کاغذ را با کارخانه هایشان به بغداد و شام انتقال دادند و این صنعت را در آن نقاط رواج داد. ۱۰۲

۳- معماری .

قبلا یادآور شدیم که عبدالله بن زبیر برای تعمیر و مرمت

۹۹- تاریخ ادبیات استناد همائی ص ۳۵۰-۳۵۱ .

۱۰۰- تاریخ ایران اکرم بهرامی ص ۲۶۸ نقل از تاریخ تمدن اسلام

جرجی زیدان .

۱۰۱- تاریخ عرب فیلیپ حتی ج ۱ ص ۴۴۰ و افغانستان بعد از اسلام

پوهاند عبدالرحی حبیبی ص ۴۷۳ .

۱۰۲- تاریخ ایران - اکرم بهرامی ص ۲۶۹ .

خانه کعبه عده‌ای استاد و معمار ایرانی بکار گمارده بود و بوسیله همین افراد بود که سعیدبن مسجح به نواهای ایرانی آشنا شد . نیز بعض روایات حکایت دارد که معاویه برای ساختن قصر خود از عده‌ای بنا و کارگر ایرانی استفاده کرد .^{۱۰۳} ابن اثیر در ضمن وقایع سال هفده هجری شرح بنای کوفه را نوشته و يك تن بنای ایرانی بنام روزبه را نام می‌برد که در ساختن قصر کوفه مباشرت داشته است .^{۱۰۴} **پایان کتابخانه سرب سپه قزوین**

طبری می‌نویسد : « برای ساختن شهر بغداد ، عباسیان از ایران و سوریه معمار و کارگر آوردند . »^{۱۰۵} گچ بریمهای دوره اسلامی از گچ بریمهای عصر ساسانی مایه گرفته و نقاشیمهای دیوار قصر سامرا (سامره) نفوذ فوق‌العاده صنعت و هنر دوره ساسانی و ایران پیش از اسلام را در صنعت و هنر عصر اسلامی کاملاً آشکار می‌کند .^{۱۰۶}

۴- استفاده از تجارب ایرانیان در امور پستی و چاپار

ایرانیان نخستین ملتی هستند که مخترع پست و چاپار بشمار می‌روند . پروفسور بنویست Benveniste فرانسوی می‌نویسد : « هخامنشیان برای اینکه بتوانند با تمام ادارات ایالتی به سهولت رابطه داشته باشند و اطلاعات را زود دریافت کنند ، پیکهای سریعی ایجاد کرده بودند که مورد تحسین یونانیها واقع شده بود . در نقاط معینی در تمام جاده‌های بزرگ ، وسایل مخصوصی فراهم کرده بودند تا پیک شاهی با چاپار بتواند بدون توقف به مقصد برسد . در حقیقت هخامنشیان مخترع پست و چاپار

۱۰۳- افغانی ج ۳ ص ۸۱ .

۱۰۴- تاریخ ادبیات همایی ۳۵۱-۳۵۲ نقل از ابن اثیر .

۱۰۵ و ۱۰۶- تاریخ ایران - اکرم بهرامی ص ۲۶۸ .

می باشند. این طریقه را ابتدا مصریها و بعد رومیها اقتباس کردند سپس در تمام مغرب زمین در طول قرنهای متمادی معمول گردید. «۱۰۷ در زمان خلافت عمر دوم (۹۹-۱۰۲هـ) اعراب به کمک سلیمان بن ابوالسری ایرانی، در خراسان و ماوراءالنهر پست دایر کردند، سلیمان خراسانی بود و پس از قبول دین اسلام مولای قبیله عوف شد. ۱۰۸

زلف کمانحال مدرسه رضیه تبریز

دیواشتیچ دهقان بنجیکت (ماوراءالنهر) در نامه ای که به حاکم خراسان و ماوراءالنهر در زمان عمر دوم نوشته است از این مؤسسه پستی یاد می کند. این نامه که بر روی پوست نوشته شده در میان اسناد سفدی دژکوه مغ در سال ۱۹۳۴ میلادی در تاجیکستان کشف گردیده است. ۱۰۹ چا پاره دولتی که برید نامیده میشد در دوران خلافت امویان اهمیت فراوان داشت، زیرا ارتباط میان دمشق مرکز خلافت را با ایالات دوردست بخوبی تأمین می کرد. در دوره عباسیان سازمان پستی و چاپار اهمیت خاصی یافت و در میان مشاغل، شغل صاحب برید (رئیس چاپارخانه) فوق العاده مهم بود. زیرا وظیفه او تنها سازمان دادن به پست دولتی نبود، بلکه اطلاعات محرمانه ای از امور داخلی ایالات و رفتار حکام و امراء و مأمورین دولتی به دربار خلفا می داد. ۱۱۰ و همین امر سبب می شد که حکام نواحی از صاحبان برید که مراقب اعمال ایشان بودند بیم داشته باشند و متوجه رفتار خود باشند.

۱۰۷- تمدن ایرانی ترجمه عیسی بهنام ص ۶۴-۶۵

۱۰۸- تاریخ ایران، بهرامی ص ۲۵۴.

۱۰۹- تاریخ ایران بطروشفسکی و دیگران ترجمه کریم کشاورز ج ۱ ص ۱۸۸.

۱۱۰- تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ج ۱ ص ۲۳۶.

۵- فنون جنگ و ساختن اسباب و لوازم آن

ایرانیان در ساختن اسباب و آلات رزم ، مانند شمشیر و خنجر و زره و سپر و کمان و منجنیق مهارت کامل داشتند . اعراب دارای سلاح ساده مانند شمشیر و نیزه و کمان و سپر بودند و از تدابیر جنگی و فن تعبیه سپاه بی اطلاع بودند . اعراب حيله های جنگی و طرز استعمال ادوات قلعه گیری چون منجنیق و کبش و دیابه را از ایرانیان فرا گرفتند . تدبیر سلمان فارسی در جنگ احزاب (سال پنجم هجری) و کندن خندق بدور شهر مدینه اولین تدبیر جنگی بود که بوسیله سلمان فارسی به اعراب تعلیم داده شد . و نیز بنا به روایات تاریخی استعمال منجنیق نخستین بار در موقع حصار طائف بوسیله سلمان آموخته شد.^{۱۱۱}

۶- صنعت نقاشی

نقاشی در میان مسلمانان پیشرفت زیادی نکرد و سبب آن بود که مقررات اسلامی آنرا منع کرده است ، فقط در زمان امویان و عباسیان نقاشان مسلمان از نقاشیهای روم و ایران تقلید کردند .^{۱۱۲}

۷- رواج مسکوکات ایرانی در میان اعراب

اعراب پیش از اسلام با مسکوکات رومی و ایرانی معامله می کردند و چون بر متصرفات اسلامی افزوده شد ، ضرب سکه رواج پیدا کرد . معاویه سکه ای مطابق دینار های فارسی زد و اسم خودش را هم يك طرف آن نوشت . مقریزی می نویسد :

۱۱۱- تاریخ تمدن اسلام ج ۵ ص ۱۷۴ متن عربی و برای توضیح بیشتر به قسمت (منضمات) مقاله مراجعه شود .

۱۱۲- همان مأخذ ج ۵ ص ۲۹ ترجمه فارسی .

عمر بن خطاب در سال ۱۸ هجری نخستین کسی بود که بعد از اسلام بسبک ساسانیان سکه زد منتهی در بعضی (الحمد لله محمداً رسول الله) و دربرخی (لاله الاهو) و در پاره‌ای اسم خود را نیز علاوه کرد. ۱۱۳ دمیری میگوید: «که رأس البغل سکه‌ای برای عمر زد که شبیه سکه های ایرانی بود و شکل پادشاه ایران بر آن بود که روی تخت نشسته است و زیر تخت پادشاه، این عبارت فارسی نگاشته شده بود (نوش خور)». ۱۱۴

سکه دیگری نیز موجود است که زمان معاویه بشکل دینار ایرانی تهیه شده و نام معاویه روی آن نقش است. ۱۱۵

هرچند در زمان خلفای راشدین و قسمتی از عصر بنی‌امیه جسته جسته سکه‌هایی زده شده ولی معاملات رسمی با نقود ایرانی و رومی بود و عراق و خراسان و طبرستان و یزد در آن تاریخ از ضرابخانه‌های مهم بوده‌اند و مسلمانان از زمان عبدالملک مروان که مسکوکات تازه اسلامی را ایجاد کرد و سکه های ایرانی و رومی را از رواج بینداخت، برای ضرب نقود اسلامی باز محتاج ایرانیان بودند. ۱۱۶ جرجی زیدان می‌نویسد: «جودت پاشا می‌گوید: سکه هایی را دیده‌ام که در زمان خلفای راشدین به امر والیان و حکام اسلامی زده شده و قدیمی ترین آن را در سال ۲۸ هـ در قصبه هرتک (مازندران) سکه زده‌اند و دورادور آن سکه نوشته‌اند بسم الله ربی و همچنین سکه دیگری را با همین اوصاف دیده بوده که تاریخ ضرب آن ۳۸ هجری است و سکه سومی را که جودت پاشا خود دیده در سال ۶۱ هجری در یزد ضرب کرده‌اند و

۱۱۳- تاریخ ادبیات همائی ص ۳۵۴-۳۵۵.

۱۱۴- تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ج ۱ ص ۱۳۲.

۱۱۵- همان مأخذ ج ۱ ص ۱۳۲.

۱۱۶- تاریخ ادبیات همائی ص ۳۵۴-۳۵۵.

به خط پهلوی اطراف آن نوشته بودند عبدالله بن زبیر امیر - المؤمنین ۱۱۷ ضمناً اضافه می‌شود که خلفا با زهم در ضرب سکه‌های خود همان عیار و اصولی که در زمان ساسانیان معمول بود بکار بردند و عجیب‌تر آنکه نقش آتشدان و دو پاسبان دو طرف آنرا نیز تقلید کردند و متوجه نبودند که این نقش شعار دینی مذهب زردشت و سرمدی بودن آتش است. در زمان عبدالملک بن مروان با اینکه نقش آتشدان و پاسبانها محو شد ، باز از نظر وضع ظاهر سکه‌ها شباهت زیادی با سکه‌های دوره ساسانی داشت و بعضی از حکمرانان تازی در نواحی مختلف ایران سکه‌هایی زده‌اند که هم خط پهلوی روی آن هست و هم خط کوفی. ۱۱۸ در طبرستان تا چند قرن بعد علاوه بر اسپهبدان و امرای محلی حتی عمال خلفا نیز به خط و زبان پهلوی سکه می‌زدند ، حتی گاهی کتیبه‌هایی نیز به زبان پهلوی در این ناحیه دیده شده است .

چنانکه از شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر زیاری (۳۳۷ هجری) کتیبه‌ای به زبان پهلوی دیده می‌شود که در بنای گنبد قابوس قرار داده شده است . همچنین بر بالای برجی در لاجیم سوادکوه بر سر قبر ابوالفوارس شهریار بن عباس شهریار ، آخرین پادشاه باوندی کتیبه‌ای بهمین زبان باقی است که تاریخ ۴۱۳ هجری دارد . ۱۱۹

۸- نقش ایرانیان در تنظیم دیوانهای اسلامی

در صدر اسلام مسلمانان چون دارای درآمد و ثروت زیادی نبودند احتیاجی به تنظیم و ترتیب دفتر های مالی نداشتند . در

۱۱۷- تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ج ۱ ص ۱۳۲ .

۱۱۸- تاریخ تمدن ایران ساسانی ، تألیف مرحوم سعید نفیسی ج ۱ ص ۲۴۵ چاپ دانشگاه تهران .

۱۱۹- تاریخ اجتماعی ایران تألیف مرحوم سعید نفیسی ص ۱۴۶-۱۴۷ .

روزگار رسول اکرم آنچه که بابت غنائم و صدقات بدست می‌آمد با نظر آن حضرت میان نیازمندان تقسیم می‌شد. عصر عمر که با فتوحات اسلامی همراه بود و کشورهای تازه‌ای ضمیمه متصرفات عرب شد طبعاً درآمد زیادی بدست آمد و بیت‌المال از راه غنائم و فروش اسیران و از محل جزیه و خراج و سایر مالیاتهایی که وضع شده بود اهمیت و اعتبار فوق‌العاده‌ای پیدا کرد. معروف است ابوهریره که به حکومت بحرین منصوب شده بود، به تنهایی پانصد هزار درهم بابت سهم بیت‌المال به عمر تقدیم داشت.

درآمد بیت‌المال بعدی افزایش یافت که عمر به وحشت افتاد و در صدد وضع دیوانها و دفترهای مالی شد و هرچه اندیشه می‌کرد فکرش بجائی نمی‌رسید. در آن هنگام مرزبانی از مرزبانان ایران در مدینه بود، چون عمر را در کار خود متحیر دید بدو گفت: شاهان ایران را دستگاهی بود که دیوان می‌نامیدند. کلیه خرج و دخل آنان ثبت دیوان می‌شد و استثنائی در کار نبود. کسانی که مستحق وظیفه و مستمری بودند، مراتب و درجاتی داشتند که خللی روی نمی‌داد. عمر شرح و وصف دیوان را از او خواست، مرزبان شرح داد و عمر متوجه شد و دستگاه دیوان را برقرار ساخت و منشیان و دبیران مخصوصی برای تصدی دفترهای مالی گماشت. ۱۲۰ دفترهای مالی هر محلی به زبان همان ناحیه نوشته می‌شد و اهالی همان محل متصدی این کار بودند، چنانچه در مصر به قبطی و در شام به رومی و در عراق به فارسی نوشته می‌شد. ۱۲۱

از زمان عبدالملک بن مروان به بعد بود که دفترهای اسلامی از زبانهای مختلف به عربی برگردانده شد.

۱۲۰- تاریخ ادبیات ایران براون (ترجمه فارسی) ج ۱ ص ۳۰۴ والفخری فی آداب السلطانیة ابن طقطقی ص ۷۴ چاپ مصر.

۱۲۱- تاریخ ادبیات ایران استاد همائی ص ۳۵۸.

بلاذری می نویسد : صالح منشی (صالح بن عبدالرحمان) پسر یکی از اسرای سیستان نزد زادن فرزند فرخ که از ایرانیان بود و سمت ریاست دفتر و حسابداری اداره درآمد سواد (بین النهرین) را داشت با تفاخر مدعی شد که می تواند حساب را کلا به عربی بنویسد . چون به حجاج (والی عبدالملك مروان در عراق) خبر دادند ، حجاج حکم کرد چنین کند . مردانشاه فرزند زادن او را گفت : « همچنانکه ریشه زبان فارسی را بریدی خدانسلت را در این عالم قطع کند. »^{۱۱۲} زیرا یکصد هزار درهم به او دادند که بگوید از عهده این کار بر نمی آید ولی نپذیرفت . در این هنگام عبدالملك بدستگیری حجاج کوشش نمود نفوذ خارجی را اعم از ایرانی و بیزنطی که قوت گرفته بود قطع کند و غیر عرب را از ادارات دولتی خارج کند ، لیکن در این اقدام تا اندازه ای آنهم بطور موقت توفیق یافت .^{۱۲۳} پاره ای از اصطلاحات مالی در سازمانهای اداری عرب وجود دارد که ریشه و اصل آن فارسی و حکایت از تأثیر عمیق اصطلاحات اداری ایرانیان در تشکیلات تازیان می کند . چنانکه اصطلاحات بانکداری چندی که يك مورد عادی آن کلمه (چک) است از زبان فارسی به زبانهای عربی راه یافت .^{۱۲۴} هشام بن عبدالملك اموی دستور داد در زمان حیات خودش ، تاریخی فارسی از دوران ساسانی به عربی ترجمه کردند و آن را با صورت شاهان ساسانی و رنگهای کمیاب زینت دادند . در این کتاب فصولی راجع به روشهای سیاسی ساسانیان ، علوم آن زمان ایران و آثار معماری آن دوران وجود داشت .^{۱۲۵} خلاصه اعراب بقدری به

۱۲۲- فتوح البلدان بلاذری ص ۳۰۰-۳۰۱ .

۱۲۳- تاریخ فرهنگ شرق فن کرمر

A. Von, Kremer, Kultur geschichte d. Orients, I, 166-183 .

۱۲۴- کتاب میراث ایران تألیف سیزده تن از خاورشناسان ص ۱۰۱

چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب .

۱۲۵- همان مأخذ ص ۹۹ .

ایرانیان محتاج بودند که سلیمان بن عبدالملک خلیفه اموی چنین گفت: «عجبا ایرانیان هزار سال حکمفرمائی کردند و ساعتی به ما احتیاج پیدا نکردند و ما صد سال خلافت کردیم و یکساعت بی مساعدت آنها نتوانستیم زندگی کنیم.»^{۱۲۶} ابو عبدالله محمد خوارزمی در کتاب مفاتیح العلوم تصریح می‌کند که الفاظ دیوان، طسق، دانق، طسوج، سفتجه، کستنبزود، از جمله کلمات فارسی است که داخل زبان عرب شده و در تشکیلات اداری مسلمانان مورد استفاده قرار گرفته است.^{۱۲۷}

منضمات

۱- آیا کتاب حماسی (رموز حمزه عم پیغمبر) داستان جنگهای حمزه خارجی است؟

ناحیه سیستان از مدت‌ها پیش جایگاه خوارج شده بود و در هر فرصت که پیش می‌آمد در آن نقطه فتنه تازه‌ای بپا می‌کردند و گاه به خراسان نیز تاخت و تاز می‌نمودند، چنانکه معن بن زائده شیبانی را در خانه‌اش کشتند. مأمون عباسی چون به خلافت رسید به حمزه نامه نوشت و او را به ترک طغیان و آشوب دعوت کرد. اما حمزه نپذیرفت و همچنان به عصیان و خودسری مشغول بود.^{۱۲۸}

مرحوم ملك الشعراء بهار در کتاب سبک شناسی درباره قیام حمزه چنین می‌نویسد: «باید دانست که ظهور خارجیان سیستان به ریاست حمزه بن آذرک که مردی ایرانی است مقدمه حرکت و جنبش سیاسی نژاد ایرانی برضد نژاد عرب است.»^{۱۲۹} باز درجای

۱۲۶- تاریخ ایران عبدالله رازی ص ۱۳۷ چاپ دوم.

۱۲۷- برای توضیح بیشتر رجوع شود به تاریخ ادبیات ایران استاد همائی ص ۳۵۹.

۱۲۸- تاریخ ایران - زرین کوب ص ۵۴۱.

۱۲۹- سبک شناسی مرحوم بهار ج ۱ ص ۲۳۲ چاپ دوم.

دیگر همین کتاب می نویسد : «در تاریخ سیستان سندی موجود است که ما را بوجود کتاب بزرگ حماسی که به اغلب احتمالات بایستی به فارسی بوده باشد دلالت می نماید . این سند در صفحه ۱۷۰ تاریخ سیستان در ضمن شرح حال حمزه بن عبدالله الشاری الخارجی (قدیمترین ایرانی که بنام دین بر هارون الرشید قویترین خلیفه اسلامی خروج کرد و سرکردگی خارجیان سیستان و مکران و سند و خراسان را بدست آورد و سالها با ولات خراسان در جنگ و جدال بود .) آمده می نویسد ، که بعد از مرگ هارون الرشید ۱۹۷ هـ حمزه پنج هزار سوار تفرقه کرد . پانصدگان به خراسان و سیستان و کرمان و پارس ، گفتا مگذارید که این ظالمان بر ضعفا جور کنند... پس بر رفت و به سند و هند شد ، تا سرانندیب بشد . و از لب دریا به چین و ماچین شد و به ترکستان و روم رسید و از راه مکران به سیستان بازگشت و سپس گوید : «و قصه تمامی به مغازی حمزه گفته آید .» و این احوال اگر درست باشد ناگزیر کتاب (مغازی حمزه) در زمان حمزه یا کمی پس از او بدست خوارج سیستان که بیشتر آنان ایرانی و فارسی زبان بوده اند نوشته شده است و بعید نیست که مأخذ کتاب افسانه حماسی (رموز حمزه) که اکنون بنام داستان غزوات موهومی حمزه بن عبدالطلب عم پیغامبر و مناسبات او با انوشیروان شاهنشاه ساسانی است ، داستان غزوات حمزه بن عبدالله (مسلمانان نام پدر مجوسی او را که آذرك بوده عبدالله نهاده اند .) باشد که بعدها که ایرانیان غیر خارجی خواسته اند از آن استفاده کنند بجای حمزه خارجی و مناسبات او با پادشاهان سند و هند و غیره حمزه عم پیغامبر را ساخته و نصب کرده اند که ملایم با طبع عمومی مسلمانان قرار گیرد و شاید دستکاریهای دیگری هم در آن کرده باشند . ۱۳۰۰

۲- بدگویی شعوبیه از خطابه عرب .

اعراب به خطابه و بلاغت خود افتخار می‌کردند . شعوبیه در برابر می‌گفتند که : «خطابه تنها به عرب اختصاص ندارد بلکه در میان همه ملل نطق و بیان و خطابه بوده و هست .

زنگیان با بلاغت و کند فهمی که دارند به خطابه و بیان توجه دارند و بیشتر از شما سخن می‌گویند . بهترین مردم در فن خطابه و بیان ، ایرانیان هستند نه اعراب . زیرا علاوه بر سخنوری در علم بلاغت و شرح الفاظ غریب و حسن بیان دارای مؤلفاتی می‌باشند و هر که بخواهد اندازه فضل و حسن بیان و کیفیت بلاغت و فصاحت و حکمت ایرانیان را بداند باید به کتاب (سیرالملوک یا خداینامه) مراجعه کند . اعراب هنگام نطق و خطابه با دست خود اشاره می‌کردند و بوسیله دست مطالب خود را بیان می‌داشتند . بیشتر اوقات در مواقع خطابه عصا یا گرز و یا تازیانه و یا کمان بدست گرفته و به آن تظاهر می‌کردند ، ^{۱۳۱} یا برعصا یا گرز تکیه داده نطق می‌کردند . غالب اوقات هم برای خطابه جامه مخصوصی می‌پوشیدند و عمامه را طوری بر سر می‌گذاشتند که آمادگی آنان را برای سخن گفتن نشان می‌داد . شعوبیه عربان را استهزا می‌کردند و می‌گفتند : «میان سخن و چوب چه تناسبی وجود دارد ؟ یا میان خطابه و کمان چه رابطه‌ای هست ؟ این اسباب ذهن شنوندگان را مشوب می‌کند و آنان را از توجه به خطابه و نطق باز می‌دارد و گذشته از اینکه سخن خطیب را شیرین نمی‌کند بلکه برعکس از تأثیر نطق او می‌کاهد . عصا در خور شتربانان است که در دنبال شتر هی هی و هی های می‌کنند و خطیبی که چوب در دست می‌گیرد به چوپان و یا بدوی خشن بیشتر شباهت دارد تا

۱۳۱- این وسیله را اعم از عصا و شبه عصا (المخصره) می‌گفتند
ضحی‌الاسلام ج ۱ ص ۶۸ .

به سخنور .» ۱۳۲

جاحظ در کتاب (البيان والتبيين) باب خاصی بنام (كتاب العصا) نگاشته و از این باب مقصودش مزایای عصا و رد شعوبیه بوده است. او درباره لزوم بکار بردن عصا احادیث زیادی نقل می‌کند و از جمله چنین می‌نویسد: و فی حدیث النبی صل الله تعالی علیه وسلم انه جاء البقیع و معه مخرصة فجلس فنکت بها الارض ثم رفع راسه فقال ما من نفس منقوسة الا و قد کسب مکانها من الجنة والنار و هو من حدیث ابی عبدالرحمن السلمی و مما ید لك علی امتحانهم شان المخرصة .» ۱۳۳ و بعد به معجزات عصای موسی اشاره می‌کند و می‌گوید: (وقد جمع الله موسی بن عمران نبی عصاه من البرهانات العظام والعلامات الجسام . . .) ۱۳۴

۳- اسلحه عرب از نظر شعوبیه .

شعوبیه از اسلحه اعراب انتقاد می‌کردند و نیزه های دراز میان پر و اسبان لخت بدون زین آنها را مسخره می‌نمودند و می‌گفتند: «اعراب در تنظیم و تنسیق سپاه بی اطلاع بودند و چپ را از راست نمی‌دانستند و میمنه را از میسره و قلب تشخیص نمی‌دادند و عراده و منجنیق نداشتند و همه اینها را از برکت وجود ایرانیان بدست آوردند.» احمد امین از قول مخالفان شعوبیه می‌نویسد: «این گفته دلیل بر اعتبار و مکانت اعراب است چه با وجودی که اسباب و آلات جنگ مناسب نداشتند بر نیروی مجهز و عظیم و با شکوه ایرانیان فائق آمدند.» ۱۳۵

۱۳۲- البيان والتبيين جاحظ بصری ج ۳ ص ۶ .

۱۳۳- البيان والتبيين ج ۳ ص ۴۹ چاپ اول .

۱۳۴- همان مأخذ ج ۳ ص ۵۷ .

۱۳۵- ضحی الاسلام ج ۱ ص ۶۹ باید گفت سبب پیروزی اعراب بر ایرانیان مربوط به عوامل متعددی بود که بحث آن از حوصله این مقال خارج می‌باشد و خود گفتار مفصلی را بایسته است .